

به مناسبت گرامیداشت ازپانزدهمین سالگرد جاودانگی شخصیت بزرگ تاریخ معاصر افغانستان ..برک کارمل



پدري که رسالت مندانه وظیفه اش را به انجام رسانده

صفت بارز خاطره و وقایع نویسی همانا پیوند مستقیم آن با رویدادهای پیرامون مسایل و نقش فرد در آن رابطه می باشد. رویداد ها و وقایع باید بدون پیچیده گی آن چنان درج شود که بتواند بر ذهن و تفکر خواننده اثر مستقیم داشته باشد. نوشتن و ثبت رویداد های پیش آمده در ذهن نویسنده، واکنش فردی نسبت به آن و آرایه ی آن به همه گان، خود رونق خاطره و وقایع نگاری را در سال های جنگ و مصیبت مردم افغانستان بیش تر با اهمیت گردانیده است. زمینه های زنده گی افرادی درگیر با مسایل سیاسی برای ملتی که علاقه ی به رویدادها و خاطرات گذشته سرزمین شان دارند نهایت جالب و مهم تلقی میشود. حوادث و خاطرات افراد مشخص و مطرح طی این سه دهه کشور از زمانی مهم و با اهمیت معرفی گردید که جنگ خانمانسوز و قدرت خواهی گروپها و افراد ماجراجو و خشونت طلب طی یک دو دهه اخیر از هرگونه ظلم و بی عدالتی دریغ نکرده و سرانجام با زیر پا گذاشتن وجدان ملی و انسانی خویش زمینه تعرض و تجاوز چهل کشوری خشونت خواه و ظالم را به سرزمین آزاده ما باز نموده و خود مصروف زراندوزی و وطنفروشی گردیدند. و همین اکنون موجودیت این قوایی اشغالگر بی بند و بار و قاتل را در کشور آب حیات میدانند و بیرون شدن سربازان خارجی را "ماتم ملی" دانسته و اینان نیک میدانند که اگر قوای زورگو و بی عفت ناتو (NATO) از سرزمین غرورآفرین ما بروند و جنایت کاران سلاحدار با همه جرم و جنایت که در حق ملت انجام داده اند و از قهر و انتقام مردم هراس داشته و درمان نخواهند ماند.

به هر صورت نمیخواهیم سخن ما معطوف پاره دیگر گردد. طی سالیان اخیر، هرکس با هر سلیقه و طرز تفکر با همه کج اندیشی ها و کج فکری های وابستگی دست به وقایع و حوادث نگاری زده اند و بدون درنظرداشتی که در عمق حوادث چه نقشی داشته و با کدام طرز دید به وقایع نگاه نموده که خود سخنی است علیه که باید به آن دقت صورت گیرد.

«اصالت» افتخار دارد که به مناسبت پانزدهمین سالروز جاودانگی (ببرک کارمل) رهبر خردمندی زحمتکشان افغانستان، که یک عمر به خاطر زحمتکشان و افغانستان واحد، تجزیه ناپذیر، مستقل، سربلند، آزاد و ضد نیروها، سازمانها و عناصر تجزیه طلب و حامیان نظام فدرالی و کانفدریشن در افغانستان سرسختانه مبارزه نمود، خاطراتی با ارزش تاریخی مهم و وقایع ریالستیکی شخصیت

بزرگ ملی و نظامی محترم **دگرجنرال محمد حسین خان** پدر زنده نام (**کارمل**) گرامی را دریافت و این اثر جالب و ارزشمند تاریخی که بدست پُرتوان پدری که گفتنی ها و خاطرات و چشمدید های بی بهای خویش را در دهه های مختلف زنده گی (**کارمل** بزرگ) به رشته تحریر درآورده و دین پدری خویشرا صادقانه و با مسوولیت به انجام رسانده است. این اثر که به وسیله جناب محترم «**عبد الهادی مصدق غفوری**» ویرایش، صفحه بندی و تهیه و تدوین گردیده به این نشریه فرستاده است تا بدست نشر بسپاریم. ما خدمات بزرگ و فراموش ناشدنی آقای **غفوری** را به دیده قدر نگریسته و سعادت‌مندی و طول عمر ویرا از بارگاه ملکوتی خداوند قادر و توانا آرزو داریم.

«اصالت»

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «**اصالت**» صرف با ذکر منبع و نام «**اصالت**» مجاز است.

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «**اصالت**» می باشد.

Copyright©2006Esalat

خاطره ای:

برگ های از تاریخ رزمی و سیاسی کشور



سال ۱۳۶۴ هجری شمسی، کابل - وزیر اکبر خان

اثر - ع. ع. ش. دگر جنرال محمد حسین خان هاشمی

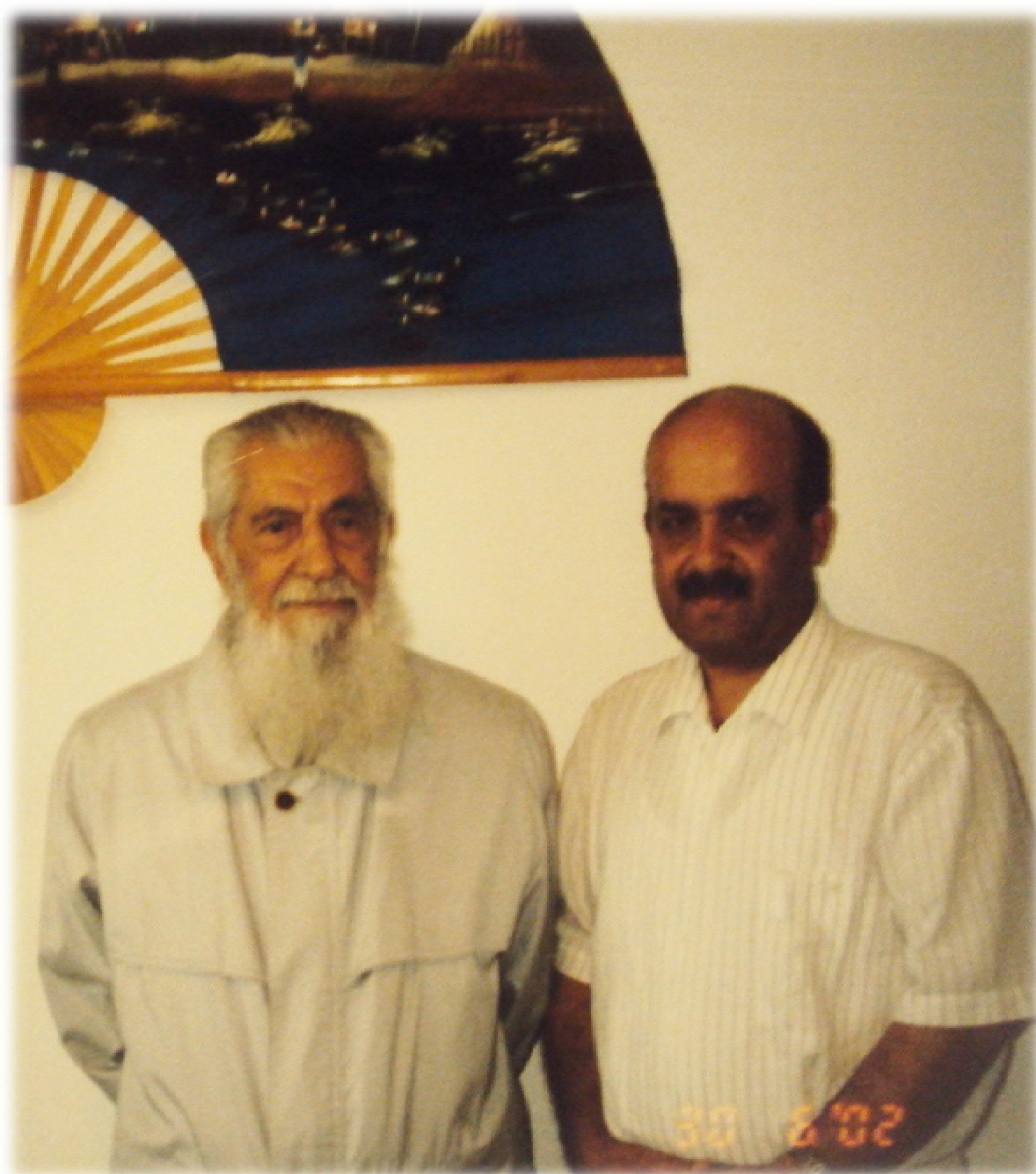
تهیه و نگارش - سید عبدالهادی مصدق غفوری

وزیر محمد اکبر خان مینه سرک ۱۳ کابل - افغانستان

جدی - ۱۳۶۴

تایپ کامپیوتری از ع. ق. فضلی

www.esalat.org



از راست به چپ: محترم سید عبدالهادی مصدق غفوری و روانشاد دگرجنرال محمد حسین خان هاشمی
(۳۰ دسامبر سال ۲۰۰۲، آلمان)

ببرک کارمل، در دوره های مختلف حیات اجتماعی،

سوابق فامیلی، نقش آن منحیث جوانه اصلی مبارزات سیاسی

در دوران رژیم سلطنتی ظاهرشاه، نقش آن در تاسیس ح.د.خ.ا. و بالاخره انتخاب و به قدرت رسیدن وی در افغانستان به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا. بعد از قیام ظفرنمون ۶ جدی ۱۳۵۸



با تاکید از مطالب گذشته، در خصوص غلام فاروق تلگرافی اینک واضح گردید که، اینها همه عواملی شمرده میشدند تا شخص دوم سیاسی و ادامه دهنده مبارزات این فامیل و در مجموع برای نجات و آزادی میهن، وارد میدان نبرد گردد. و همانا شاهدیم که این مرد (ببرک کارمل) واقعاً به موقع آن ظهور نموده و دلایل مبرهن و سرگذشت های تلخ او را از رژیم سلطنتی و طرز اداره منحط شان منفور ساخته از آوان خوردسالی در وی نیروی لایزال جهت مبارزه علیه ظلم و بیدادگریهای جباران و مستبدان دولت آن زمان ایجاد کرد.

مسائل مهم و مستند ذیل که همه دارای واقعیت بوده و خود نیز شاهد آن هستیم شهادت خوب برای مدعای ما بوده و کرکتر و جسارت ببرک کارمل را از همان آوان طفولیت واضح میدارد یعنی:

هنوز هنگامیکه همه فامیل ما به قریه پدری خویش در کمری سکونت داشتیم و ببرک کارمل طفل ۶ ساله بود (ولی در بین فامیل و قریه در آن فرصت، به ببرک شهرت داشت و هنگامیکه به فعالیت های سیاسی آغاز کرد متخلص به کارمل شد) جهت استفاده بهتر از لبنیات، ما گاو شیری داشتیم و جهت چرانیدن به واسطه نفر پاده بانی به چراگاه نزدیک ده، برده میشد.

اتفاقاً روزی در اوایل فصل بهار، هنگامیکه رعد و برق خفیف ضمن ابرهای بهاری- وجود داشت پاده بان برای انجام وظیفه اش نیامده بود، همچنان در ده و قلعه ما کسی دیگر نیز برای انتقال و چرانیدن گاو متعلقه ما، وجود نداشت. بهر حال همان روز گاو قبلاً توسط سایر چوپانهای قریه به چراگاه مربوط دور از منزل برده شده بود. درین ضمن هنگام عصر، ببرک کارمل خورده سال بدون تاکید، خود به خود حسب خواهش و میل خود به همراهی سایر اطفال و قومی ما که در آن کلان سالان نیز شامل بودند بطرف چمن مالچر قریب قریه رفته و قصد داشتند تا گاوهای شیری متعلقه خویش را واپس به منازل شان برگردانند که:

ناگهان در هوا، رعد و برق خیلی شدیدی پدیدار گشت و ناشی از آن ژاله کلان و بارش خیلی شدید و سریع شروع به باریدن نمود، درین لحظاتی که جمعیت خورده سالان و بزرگان جهت انتقال حیوانات از اصل خانه هایشان (۱- یکنیم کیلومتر) مسافه داشتند، از این بارش شدید به هراس افتیده و بدون آنکه حیوانات شانرا انتقال دهند، حیوانات را جا گذاشته و خودشان به محلات محفوظ و حتی خانه های خود پا به فرار گذاشتند.

... اما ببرک کارمل خورده سال:

با وجود همان خورده سالی در همان لحظات بارنده گی شدید دلیرانه و سرسخت مقاومت نموده و گاو شیری متعلقه خود را گرفته و در حالیکه پاهایش نیز برهنه و بدون کفش بود و تمام بدن و مخصوصاً پاهایش با گل و آب شدیداً گل آلود شده بود خود را به قلعه پدری اش رسانید.

چون خودم نسبت وظایف نظامی و ایجاب اوضاع آن وقت اکثراً به خانه نبودم و همیشه بالای وظیفه و سفر بر بودم حسب تصادف آن روز نیز بخانه نبودم، ... اما:

ازین فداکاری و جرات (ببرک کارمل) خورده سال که در آن سن و سال از اطفال دیگر متصور نبود، پدرکلان ریش سپیدش، مادرکلان و مادرش او را مورد نوازش و تقدیر قرار دادند و بعداً تمام بچه های قومی و قریه حتی بزرگان دیگر که بعد تر ازین موضوع واقف شده بودند میگفتند که:

((این بچه بالکل بی ترس و نابغه بوده و به زبان دهاتی میگفتند که: ازین بچه کارهای کلان کلان سر میزند.))

ببرک کارمل در خوردهسالی (۴-۵) ساله گی، روزی ضمن اجرای بعضی کارها در منزل از بام قلعه بیکه بصورت دومنزله اعمار شده شده بود، پایین افتاده و درین حادثه او ضمن اینکه شدیداً افکار و در قسمت بینی اش زخم شدید برداشته بود (چنانچه اثر زخم و پاره گی آن تا حال در خارج بینی اش، آشکار است) قطعاً معنویات خود را نباخته و بدون آنکه از زخم و درد شدید خود شکایت و یا قالمقالی را براه اندازد، برخاسته و رفته رفته بدون مراجعه و معالجه دوکتور و یا طبیب، بعد از تداوی بصورت وطنی و خانه گی، صحتیاب گردید و معالجه وی به خاطری بدین شکل صورت گرفت که در ۵۱ سال قبل از امروز معالجه و دوکتور عصری بشکل امروزی وجود نداشت. بهر صورت بدین طور واضح میگردد که او از توانایی کامل جسمی و اراده مقاوم و ثبات عقل از طفولیت، برخوردار بود.

* * * *

ببرک کارمل خوردهسال که از دوران طفولیت در سیمایش نبوغ و قدرت دفاعی فوق العاده بنظر میرسید و بدین منظور بنده نیز از وی منحیث یک پدر مراقبت جدی بعمل میآوردم، بعضی اوقات زیاد توجه من و سایر اعضای فامیل را نظر به بعضی کارهای خارق العاده اش جلب مینمود. بتاسی از این عوامل بود که او در دوران طفولیت و بعدها از هیچ پدیده یی هراس نداشته با پدر مرحوم من، که پدرکلانش بود، احترام خیلی عمیق و قلبی داشت چنانچه در بعضی امور خورد و بزرگ بقدر توان و قدرت و حتی بالاتر از آن مانند اوقات دهقانی،- آبداری باغ و قلعه، بیل را سرشانه گرفته و با او کمک مینمود. لهذا:

همیشه دعای پدرکلان را حاصل نموده بود، زیرا پسر به فرمان و گپ شنو بوده و هر امر او را تحمیل میداشت، چنانچه نظر به هدایت پدرکلان اشیای مورد ضرورت منزل و فامیل از قبیل گوشت، برنج، روغن، ترکاری باب . . . و غیره را از بازار اطراف قریه و دورتر آن بدون کم و کاست و اندک تقلب در کمال رضایت و اطمینان پدرکلان نسبت به وی منحیث یک فرزند امین، خریداری نموده و بخانه می آورد.

مهمان را خیلی دوست و عزیز میداشت و در خدمتگذاری بدوستان و فامیل لحظه یی فرو گذاشت نکرده است، از استفاده نامشروع پول حاصلات باغ و سودای منزل خیلی متنفر بود. اینهمه سجایای نیکی بود که ببرک کارمل از خوردهسالی تا فراغت صنف ۱۲ و مابعد از آنها برخوردار بوده و همیش منحیث یک انسان شریف، پاک نفس، امین و با وجدان زنده گی را در بین سایر اعضای فامیل

و قریه به پیش برده و مانند سایر اطفال و پسران به شیطانیت ها و دو رویی ها بطور قطع عادت نداشته و از همچو اعمال پرهیز داشت.

* * * * *

چنانچه قبلاً متذکر شدیم، هنگامیکه فاروق تلگرافی در زمان حکومت نادر به مدت ۱۶ سال حبس، بنا به عقده های شخصی محمد هاشم صدراعظم وقت، در زندان دهمزنگ محبوس گردید، لذا در دوران حبسش وضع حیات اقتصادی و فامیلی اش بدرجه انتهایی ضعیف گردیده و بالاخره بار دوش اینجانب گردیدند، بنا بر آن:

از اینکه در فامیل شخص مساعد تر دیگر جهت با خبری از احوال وی در زندان، انتقای مصارف و اشیای مورد نیازش، موجود نبود، بناءً از روی عشق و عاطفه بیکه ببرک کارمل به دوستان و اقارب داشت، ببرک کارمل از طرف فامیل جهت انجام خدمات متذکره فوق تعیین گردید. و بدینترتیب او که علاقه یی بخصوص نسبت به فاروق جان تلگرافی داشت به محبس دهمزنگ (محبس سیاسی آن زمان) راه پیدا نموده و در همانجا بود که از نظریات و اندیشه های سیاسی آنان، افکار سیاسی وی نسج گرفتند زیرا وی همیشه از تلقین ها، نصایح و گفتار سیاسی و مترقی آنها واقف گردیده و ناشی از آن در او آثار تحول و نبوغ سیاسی و اجتماعی پدیدار میگشت و درین امر از تاثیرگذاری نصایح دوستان زیاد زندان فاروق جان تلگرافی (که او نیز از جمله تحول طلبان مترقی عصر خود بود) نیز بر ببرک کارمل باید یادآور شد.

* * * * *

خدمت بزرگ و ظهور شخصیت سیاسی در کشور:

هنگامیکه ببرک کارمل به سن (۶) ساله گی رسید و خیلی زیاد علاقه به دروس و بعضی مطالب معلوماتی داشت با وجودیکه در قریه کمری و قرای دور دست آنجا و همچنان مربوطین ما در آن زمان به علت افکار ارتجاعی و کوتاه نظری های بی مورد و حسادت کامل شان درین خصوص و هم بی سوادی خود و فامیل های شان از شمولیت اطفال به مکاتب شدیداً خودداری میکردند، با آنهم خودم با وجود مشکلات فراوان اقتصادی، فامیلی و اجتماعی در اولین فرصت، ببرک کارمل را به مکتب امانی (لیسه نجات وقت) شامل نمودم، با شمولیت وی در مکتب از آن جاییکه در قرای کمری و دوستان موجود ما در کابل، حسین خیل، قلعه آدم خان . . . و غیره تخمیناً ۱۰۰۰ - ۱۵۰۰ خانه وار

زیست مینمودند همه تکان شدید خورده، بعد از شمولیت ببرک کارمل در لیسه امانی، بنابر تشویق و تبلیغ خودم به شوق خودشان و بعضاً همانا رقابتهای سالم قومی در آن زمان بالترتیب یک به عقب دیگر، اطفال ذیل جهت آموختن دروس در مکاتب شامل گردیدند:

- جیلانی باختری (تحصیلات الی پوهنخی حقوق) پسر خاله ببرک کارمل
- ربانی (برنا) (تحصیلات الی پوهنخی حقوق) پسر خاله ببرک کارمل
- دختر ارسلاخان مرحوم و خواهرزاده باختری
- فقیر احمد (تحصیلات الی ماستری اقتصاد) پسر مامای ببرک کارمل
- تورپیکی (تحصیلات الی فاکولته حقوق) دختر مامای ببرک کارمل
- ستارجان (تحصیلات الی دوکتورای کمپوتر و احصاییه) پسر مامای ببرک کارمل
- وکیل (تحصیلات پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل) پسر مامای ببرک کارمل
- رحیم (تحصیلات دوکتورای دیپلوماسی) پسر مامای ببرک کارمل
- ثریا (تحصیلات ماستری اقتصاد فعلاً معاونه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان) دختر مامای ببرک کارمل
- ماه گل (تحصیلات صنف (۶) اساسی بعداً صنف ۱۲ شپی لیسه) کارمند پرورشگاه وطن دختر مامای ببرک کارمل
- پسران ماه گل هر یک: ۱- حفیظ (تحصیلات الی پوهنخی انجنیری) فعلاً استاد انستیتیوت علوم اجتماعی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان. ۲- مرغله (تحصیلات الی پوهنخی پولیتخنیک) کارمند کمیسیون تشکیلات کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. ۳- ملالی (تحصیلات الی بکلوریا) ۴- و چهار پسر دیگرش
- احمدجان (تحصیلات، بکلوریا) کار آزاد. ۱- دختر احمدجان (تحصیلات وی فعلاً دوام دارد). ۲- روشانا دختر احمدجان. ۳- داود پسر احمدجان (بکلوریا فعلاً افسر کلپ سپورتنی اردو). ۴- پسر خورده سال احمدجان (متعلم صنف ۱۰ مکتب)
- رحیمه جان (تحصیل الی انستیتیوت نرسنگ) دختر خاله ببرک کارمل و پسر و دخترانش هریک: ۱- اکبرجان مشاهد (تحصیل الی کورس افسران اردو فعلاً افسر گاردملی و منحیث سررهنمای سازمان دموکراتیک جوانان گاردملی). ۲- فهیمه مشاهد (تحصیل، بکلوریا کارمند مجله پیشاهنگ س.د.ج.ا. ۳- خانم خلیل خسرو (عضو هیات رهبری کمیته مرکزی س.د.ج.ا.). ۴- نسیمه مشاهد (تحصیل بکلوریا، کارمند مجله پیشاهنگ س.د.ج.ا.).

- ۵- نادیه مشاهد (متعلم لیسه زر غونه). ۶- برینا مشاهد (متعلم لیسه زر غونه). ۷- سونیا مشاهد (متعلم لیسه زر غونه)
- محمد اسماعیل ولد ملک محمد رحیم خان مرحوم (تحصیل الی بکلوریا) پسرمامای ببرک کارمل. سه تن از برادران و خواهران وی.
- محب الله فارغ حربی پوهنتون فعلاً افسر گاردملی و دو تن برادران دیگرش، نواسه های مامای ببرک کارمل.
- پسران محمد ایوب خان هریک: (پسران مامای ببرک کارمل): ۱- محمد رسول دگروال ده پسر و دخترش. ۲- محمد اعظم (تحصیلات فاکولته طب) دگرمن ریاست صحیه اردو و ۶ پسر و یک دخترش (پسران محمد ایوب خان).
- سه پسر فاروق جان تلگرافی، پسران عمه ببرک کارمل هریک: ۱- احمدشاه (ماستر اقتصاد سیاسی) فعلاً کارمند خدمات اطلاعات دولتی. ۲- تیمورشاه (محصل در هنرهای زیبای اتحادشوروی). ۳- رابعه (محصل پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل).
- برادران و خواهران ببرک کارمل هریک: ۱- محمود بریالی (تحصیلات الی ماستری اقتصاد سیاسی اتحادشوروی). ۲- توریالی (فارغ التحصیل پوهنخی حقوق کابل و انستیتیوت مارکسیزم- لنینیزم ماسکو). ۳- زلمی (ماستر رشته حقوق بین الدول از اتحادشوروی) و دیپلوم انجنیر ساختمانی. ۴- ویس (تحصیلات الی ماستری اقتصاد سیاسی از چکوسلواکیا). ۵- محترمه (فارغ اکادمی تربیه معلم کابل). ۶- ملالی (فارغ پوهنخی علوم اجتماعی کابل).
- پسران و دختران ببرک کارمل هریک: ۱- وستوک (ماستر اقتصاد سیاسی از اتحادشوروی). ۲- کاوه (محصل حقوق بین الدول اتحادشوروی). ۳- اناهیتا (فارغ انستیتیوت علوم اجتماعی خلقهای آسیا و افریقای اتحادشوروی). ۴- ویدا (ماستر حقوق بین الدول اتحادشوروی).
- نواسه مامای جیلانی باختری: ۱- عبدالصمد (بکلوریای لیسه حبیبیه و بعداً پوهنتون عسکری و پسرانش هریک: ۱- احمدولی (فارغ پوهنخی حقوق کابل). ۲- محمد ولی (فارغ پوهنخی حقوق کابل). ۳- ولی احمد (دوکتور در آلمان دموکراتیک).
- پسران و نواسه های عمه محبوبه کارمل و بقیه پسران محمد موسی خان
- چهار دختر و دو پسر و سایر پسران و نواسه های خواجه عبدالروف و خواجه عبدالرشید (نواسه های خاله ببرک کارمل).
- شریفه (ازینکه پدرش و پدرکلانش شخص متعصب بودند، خودم شخصاً اورا شامل مکتب ساختم) و دو پسر و ۴ دخترش.

- پسران و نواسه های ملک حاجی محمد یعقوب خان مرحوم هریک: ۱- محمد انور (تحصیل در لیسه حربیه) و دو پسرش که اکنون محصلین انستیتیوت تربیت بدنی اند. ۲- محمد نعیم (تحصیل در مکتب حکام وقت) که الی رتبه والی نیز رسید. ۳- اختر بره کی (تحصیلات الی فاکولته طب کابل). ۴- محمد ابراهیم بره کی (ماستری حقوق از ایران). ۵- و برادر دیگرشان که از حربی پوهنتون فارغ و به رتبه جگرنی نیز رسیدند. ۶- و هکذا پنج نفر از نواسه های دختر ملک محمد یعقوب خان مرحوم نیز قابل تذکر است.
- پسرها و دختر پوهاند داکتر کرام الدین کاکر، هریک: ۱- زرغونه بریالی، خانم محمود بریالی (تحصیلات الی ماستری اقتصاد در اتحادشوروی خانم برادر ببرک کارمل). ۲- عبدالله (ماستری در رشته انجیری برق). ۳- کنشکا (دیپلوم انستیتیوت مارکسیزم- لنینیزم بلغاریا).
- پسران و دختران عبدالمومن خان: ۱- فرید (تحصیلات پوهنخی حقوق). ۲- سرور مرید (تحصیلات پوهنخی اقتصاد). ۳- احمد مرید (محصل پوهنخی حقوق اتحادشوروی). ۴- رسول بری (بکلوریا). ۵- عادلہ بابا (ماستری حقوق از بیروت لبنان). ۶- فاطمه (بکلوریا). ۷- نظیمه (بکلوریا). ۸- و دو برادر دیگر آن.
- پسران و دختران فیض محمدخان جگرن (هریک شان نواسه های خاله مادر ببرک کارمل).
- نه تن از پسران و دختران عبدالقیوم خان (نواسه های دختر کاکای مادر ببرک کارمل).
- عبدالله (مکتب لوازم لوژستیک را به پایان رسانید و پسر کاکای ببرک کارمل) و پنج تن از پسران وی.
- دو پسر و دو دختر از مربوطین عبدالصمدخان دگروال مسکونه قلعه آدم خان هریک: ۱- یعقوب جان (تحصیلات الی پوهنخی استحکام حربی پوهنتون و فعلاً دگرمین ریاست تعمیرات اردو). ۲- برادر یعقوب جان که فارغ پوهنخی حقوق میباشد و دو دختر ایشان.
- پسران و نواسه های میرزا عبدالرحمن خان پدر عبدالغنی خان مستوفی و یکتعداد زیاد دیگری که اضافه لزوم به تحریر اسمای شان دیده نمیشود، زیرا مقصد مقدس ما که عبارت از افتخار شمولیت اهل معارف متذکره میباشد، طویل میشود، پس مُشت نمونه خروار بسنده است لذا: این بود نمونه یی از رجوع به اهل معارف آن زمان و ما بعد، از قریه کمری دوستان شهر کابل و اطراف آن.

به هر حال: ببرک کارمل بعد از آن، از چهار چوکات محل زیست و قلعه پدری خود داخل محیط تازه تری قدم گذاشته و ساحه رشد و نموی بهتر حیات اجتماعی و محیط زیست را مطالعه مینمود. به این دوران حیات وی که تعیین کننده شاخصهای اصلی حیاتش شمرده میشود توجه و دقت نمایید.

ببرک کارمل از همان ابتداء به دروس علاقه وافر و به مردم و اطفال وطن، توجه فراوان داشت، در سپورت های داخل مکتب و خارج مربوطه آن سهم ارزنده گرفته و حتی در همان سن خورد منحيث فارورد جدی در تیم فوتبال کودکان آن زمان سهم داشت.

از همان ابتداء با غرور مخصوص بخودش که در سیمایش دیده میشد با خورد و بزرگ فامیل و دوستان صمیمی، خوش مشرب بوده و به قصه های جالب و تاریخی علاقه مفرطی داشت، بعضی اوقاتیکه جهت بازرسی از احوال و ضوابط حاضری وی به اداره مکتب مربوطش می شتافتیم، هیات اداری، معلمین و سایرین دایم از وی (در اخلاق، کرکتر و لیاقت)، تمجید و توصیف به عمل میآوردند و بعضاً هیات محترم اداری و معلمین به وضاحت لطف مینمودند، ما شرط می بندیم که پسر ت حیات و آینده درخشان در پیش رو دارد چنانچه:

اکثراً ناشی از لیاقت، اخلاق و کرکتر عالی خود مفتخر به تحسین نامه ها و تقدیرنامه های زیاد در دوره های ابتدایی و لیسه گردیده است.

داکتر یوسف (بعداً صدراعظم مقرر گردید) که در ابتدای مراجعتش از اروپا به افغانستان به حیث معلم در لیسه امانی موظف بود، داکتر علی احمد (پوپل) که مدیر لیسه امانی و در ضمن معلم دوره ثانوی نیز بود و به همین طور بعضی معلمین دیگر لیسه امانی (لیسه نجات وقت) ضمن تحسین، تمجید و توصیف از کرکتر، اخلاق و لیاقت ببرک کارمل نسبت اعتمادی که به وی داشتند همیشه تمام وسایل تدریسی خویشرا منحيث کپتان صنف به وی می سپردند.

از اوصاف دیگر دوران تحصیلش را برایتان تذکر میدهم که:

پول جیب خرچی را که از طرف فامیل برایش داده میشد، قسمت زیاد آن را برای همصنفان و سایر متعلمین بی بضاعت و جمله اشخاص مستحق بخشیده و بدینترتیب از آن سن و سال کوچک، احساس و عاطفه عمیق خودرا نسبت به اطفال و اشخاص بی بضاعت و ناتوان محیط ماحول و اطراف خود با پول ناچیز متعلق به خودش واضحاً آشکار میساخت، هکذا:

ازینکه ۳۷ سال قبل در شهر کابل منزل مسکونی نداشتیم و هر روز پسر ارشدم ببرک کارمل و بعضاً در هوای گرم و سرد جهت ادامه تحصیل (الی صنف ۱۲ مکتب) توسط بایسکلی که از طرف من برایش در آن زمان خریده شده بود از قریه کمری به مرکز شهر کابل آمده و پس از ختم درس روزمره به قریه میشتافت و درین ضمن من خودم علی الاکثر بعلت مصروفیت وظیفه وی، در سفر

می بودم اکثراً نظر به اوضاع متشکله آن زمان ببرک کارمل نوجوان تفنگ بدست، شبانه بصورت هوشیارانه و بیدار الی صبح از امنیت و ناموس داری قلعه و اطرافش حفاظت مینمود.

زیرا قلعه ما از قریه مسکونی سایر اهالی بعید بود، لذا بدین صورت مدت های زیادی این وظیفه را در پهلوی درس و تعلیم و سایر کارهای خانه بدوش داشت که بدین لحاظ هنگامیکه تقریباً سی و هفت سال قبل نظر به امر دولت روز، کیسه عمرانی وقت (بانک رهنی و تعمیراتی) تأسیس گردید. درین فرصت جهت اعمار منزلی که در نظر گرفته بودم مبلغ ۷۲ هزار افغانی از کیسه عمرانی قرض گرفته و مبلغ ده هزار افغانی هم صرف جهت خریداری زمین (نظر به قیمت موضوعه شاروالی در منطقه چهارراهی انصاری شهر نو کابل) مسؤولین وزارت دفاع ملی وقت از پول صندوق خیریه نظر به لایحه استحقاق برایم داده بودند.

بدینوسیله ۱۳ بسوه زمین را نظر به لایحه تثبیت شده برای مامورین رتبه دوم (معادل دگروال نظامی) حاصل داشته و با مبلغ متذکره حاصله توانستم تا از خشت خام سرپناهی در شهر کابل برای خود اعمار نمایم و بعد از آن به همه یی تکالیفی که ببرک کارمل نوجوان، از روی شجاعت و فداکاری قابل قدر خود در قسمت بدوش گرفتن مسؤولیت فامیل و قلعه متحمل گردیده بود پایان بخشیده و بعد از آن که دوران تحصیل پوهنتون وی بود او دیگر میتوانست تا تحصیلات عالی پوهنتون را به خاطر آرام به پیش ببرد. درین قسمت باید علاوه کنم که:

ببرک کارمل با وجودیکه به تناسب سایر اقوام و همصنفان وی، طرز تغذیه و اقتصاد فامیلی خوبی نداشت اما مانند سایر جوانان و پسران در خوردن غذاها و میوه ها تلاش زیاد نداشته، بلکه بعضاً حق غذا و میوه خود را بالای دیگران قسمت مینمود و برعکس ببرک کارمل که نان قطع (مانند شوربای ترکرده) را بسیار دوست داشت و دارد اکثراً از آن صرف مینمود. در اوقات فراغت از دروس، خوش داشت تا سپورت نماید و دوستان را ملاقات نماید همیشه با دوستان و اشخاص راجع به فراء گیری دروس و آموختن علم، تربیه سالم، عشق پاک وطن دوستی، داشتن اعمال نیک صحبت نموده و به آنها میگفت تا این خواص را رهنمای عمل خود قرار داده و دیگران را نیز به آنها تشویق نمایند. وی مانند سایر جوانان هم عصر خود به اعمال و اشیای منافی اخلاق انحرافات و فساد اخلاقی بصورت قطع و قطع علاقه نداشت و نداشته و از همه یی آنها سخت متنفر بوده است چنانچه از حرکات ناشایسته و ضعف اخلاقی جوانان محیطش (اعم از اقارب و آشنایان) دایماً انتقاد نموده و رنج میبرد.

ببرک کارمل از همان آوان جوانی همیشه آرامی و استراحت خود را فدای رفقا، جامعه، مردم و دوستان فامیلی مینمود و بطور قطعی در حیات مادی، به پول، لباس، خوراک و پوشاک راحت طلبی

و غیره علاقه و دلچسپی زیاد نداشت به علماء و ریش سپیدان، دوستها و اقوام به یک سان احترام قایل بود، خلاصه:

گفته میتوانیم که در بسیاری اوصاف خود از همان جوانی ملک صفت بوده زیرا در همان سن خورد و طفولیت از هیچکس و هیچ چیز هراس نداشته و در ذکاوت و کوشش تدریسی و مطالعه آفاقی ید طولای داشت و از ابتدای طفولیت تا جوانی در پهلوی سایر علایم به طبقه زارع (دهقان) و کارگران دوستی، رفاقت و احترام زیاد داشته و در اوقات مساعد از آنها در قسمت های مختلف و کار و بار و حیات شان معلومات مینمود و حتی بدون کدام کبر و غرور در کمال رضایت و همنوایی در منازل و کشت زارهای آنها رفته به دلچسپی خاصی به حیات و زنده گی اجتماعی شان دقیق میشد بعضاً در ده و یا شهر کابل خود به خود به دوکان آهنگرها رفته از کار و فعالیت اطفال شان پرسان مینمود چنانچه فامیل مشهور خیرمحمد کارگر، در این خصوص خوب قصه ها دارند.

ببرک کارمل در انتخاب راه سیاست، قبول راه عملی (مبارزه)

برای ایجاد فضای سیاسی در کشور و تحصیلات عالی وی

با همه بی آنچه گفته شد، ببرک کارمل به پایان تحصیل دوران مکتب امانی (صنف ۱۲) نزدیک تر میگردید و در عین حال راه رهایی مردم رنجدیده افغانستان را از سیستم اداره سلطنتی و ایجاد حکومت زحمتکشان و توصل به مکتب اندیشه پیشرو عالی و انقلابی عصرما یافته بود، تا بالاخره، ببرک کارمل صنف ۱۲ مکتب را با کسب امتیاز اول نمره عمومی با وجود همه بی مشکلات موجوده محیطی و فامیلی به پایان رسانید که درین ضمن از طرف اداره مکتب و وزارت معارف وقت نیز طرف تقدیر کامل و نوازش قرار گرفت که در آن موقع ختم فصل خزان و شروع فصل زمستان بود و خودم به حیث قوماندان لوا به خاطر دفع اغتشاش کنرها، زمستان همان سال و دوسال دیگر را به آنجا رفته بودم با آنهم دو مراتبه از ببرک کارمل بالغ و با استعداد به پاس زحمات زیاد و کسب امتیاز اول نمره گی عمومی اش، دعوت به عمل آوردم تا بدانجا بیاید، چنانچه این مطلب در مبحث کنرها مختصراً اشاره گردید، ایک جریان را مفصلاً تشریح میداریم:

ازینکه او همیشه متجسس و پرسوال و به هر چه از نظر جدی، انتقادی و تحلیلی آن مینگریست از او خواستم تا بدینوسیله از نزدیک با وضع محیط عسکری و ملکی آنجا، رسوم و عنعنات مردم آشنا شده و کسب تجارب بهتر نماید، از آنجاییکه او نیز به این آرزو بود، هردو مراتبه دعوت را پذیرفته و بدانجا آمد، من که به چوکی کنرها در سال های (۲۴- ۲۵- ۱۳۲۶) منحیث قوماندان لوا، موظف بودم، لذا ببرک کارمل در هردو مراتبه به همراهی خودم یکجا بود و باش داشت، نسبت صمیمیت، دوستی و احترام متقابلی که بین من و جمع کثیر اهالی کنر بالخاصه یکتن از متصوفین و عالم مشهور دره دیوه گل که زنده گی متوسط الحال داشت، موجود بود و عالم مذکور ببرک کارمل را مانند برادرزاده خود میدانست.

چندین مراتبه او را هنگام ظهر جهت صرف نان دعوت نموده بعضی اوقات ضمن مذاکره- مباحثه علمی، دینی، و آفاقی را نیز با وی راه می انداخت و همیشه بعد ازین تماسها همان عالم پاک طینت برایم توصیه مینمود که:

متوجه این پسران (ببرک کارمل) باشید زیرا انسان عادی نبوده دارای نبوغ فوق العاده، وطن دوستی، مردم داری و نظریات خیلی عالی و بزرگ میباشد و آن طرف علم غیب را خالق میداند. هرگاه چانس و موفقیت ضمن عمر طویل برایش یاری رساند، آینده درخشان و خیلی عالی دارد.

عالم مذکور در لویه جرگه تاریخی ۳- ۵ ثور ۱۳۶۴ منعقد کابل اشتراک داشته و اسمش صاحب حق بوده و فعلاً به سن هشتاد و یک ساله گی حیات بسر میبرد.

همچنان در دوران همین مسافرت به قوم شریف صافی کنرها:

بعضی مشایخ و سادات کنرها منجمله از شیوه و شیگی، کوز کنر، و بر کنر که خیلی آرام و مردمان شریف بودند، وقتیکه اطلاع یافتند جوانی به اسم ببرک کارمل به آنجا آمده، اشخاص منور و پسران شان مانند پسر شمس الدین (مجروح) جوانان خاندان میرزمان خان، شیخ پاشا و مشایخ اسلام پور مانند جناب صاحب حق و پسرش و امثال آنها، چند مراتبه جهت دیدار و استفاده از صحبت های ارزشمند و متری ببرک کارمل، با محبت و صمیمیت فوق العاده نزدش مراجعه نموده و نسبت به وی، محبت، صمیمیت و الفت خاصی پیدا نمودند و ایشان برای وی بعضی اوقات دعوت ها نیز ترتیب مینمودند اما هنگامیکه از قوماندانی لوا تبدیل گردیدم (درین خصوص بعداً معلومات ارایه میگردد) بنابر تحریک عارف خان قوماندان قوای چوکی کنرها، به ذرایع مختلفه برای مردم شریف آنجا تبلیغ نمودند که ببرک کارمل و پدرش با هم ارتباط دارند هر دوی شان انقلابی و ضد دولت اند با آنها ارتباط نگیرید. (در مورد عارف خان مذکور و خصومت های وی برایتان در صفحات بعدی معلومات ارایه میدارم).

با کفایت از تحریر مطالب متذکره درباره جوانی و دوران تحصیل در مکتب، اکنون میپردازم به چگونگی دوران تحصیلات عالی و گراییدن ببرک کارمل به آیدالوژی متری و سیاسی و شروع مبارزات وی لذا این قسمت را با نقل قولی از داکتر غلام فاروق اعتمادی که منحصی استاد و مربی ببرک کارمل در سال های اول فاکولته حقوق بود، آغاز مینمایم:

ایشان روزی قبل از پیروزی انقلاب، ضمن یاد آوری های خود در مورد ببرک کارمل تاکید ورزیده و از اخلاق عالی، کرکتر، امانتداری، راستکاری، مفکوره عالی و متری، اصولیت، لیاقت و مساعی جدی ببرک کارمل، در دروس و حیات شخصی اش، توصیف و تقدیر نموده و در ارتباط آینده درخشان و عالی اش پیشگوییهای نمود. موصوف بعد از قیام شش جدی ۱۳۵۸ باز هم در یکی از صحبت های خود چنین متذکر شدند:

محترم ببرک کارمل چه در دوره تحصیلات ثانوی اش در مکتب نجات وقت (لیسه امانی امروز) و چه در دوران تحصیلات عالی اش در فاکولته حقوق واقعاً از جمله شاگردان ممتاز لایق، با درک، با فهم، متجسس و پر تحرک من بوده و همیشه در تمام امتحانات و مسایل ارزیابی در سطح عالیتر نظر به سایر همصنفان و هم دوره هایش قرار داشت چنانچه از جمله صد نفر محصل فاکولته حقوق در سال اول تا صنف (چهارم) صرف نه نفر باقی ماندند که فاکولته را دوام دادند و در آن جمله

ببرک کارمل نیز قرار داشت که به صفت اول نمره گاهی هم دوم نمره صنف خود ابراز لیاقت مینمود.

خودم منحیث پدر ببرک کارمل از عین حقیقت و وجدان اظهار عقیده مینمایم که ببرک کارمل تا فراغت از صنف دوازدهم مکتب از تمام جوانب مفکوروی، نظریات و هدایات من مانند فرزند مطیع پدر، اطاعت نموده و با شور و شوق آنها را تعقیب مینمود هنگامیکه نسبت لیاقت خود بعد از فراغت صنف ۱۲ شامل فاکولته حقوق کابل شد و در سال های دوم و سوم و ما بعد آن سخت شیفته مطالعات آفاقی و عمیق در ارتباط سیاست روز گردید. بدین لحاظ از همان لحظات بصورت قاطع راه خود را تعیین نموده، آنرا مستقلانه طی مینمود و برایم منحیث پدر احترام بسیار زیاد داشت که متقابل بود. بعد از آن در تعقیب اندیشه خود با جمعیت و دوستان متشکله خود جریان سیاست را طرح و جهت جستن راه های حل برای توسعه افکار حقیقی سوسیالیزم علمی در اذهان توده ها به مجادله و مبارزه جدی پرداختند. درین راه از همان اول با دشمنان و خلاف اندیشان آشتی ناپذیر بوده است، و به تاسی از آن حتی همیشه مراقب طرز حرکات و پاک نفسی من نیز بوده و متوجه بود که آیا پدرش چه نوع اداره و رفتار دارد، آیا شریفانه است یا نه؟ به هر حال.

در مورد اینکه چگونه ابتدا ببرک کارمل عملاً داخل صحنه مبارزه علیه استبداد گردیده و قد علم مینماید، اکنون متذکر می شویم:

با از بین رفتن سردار محمد هاشم خان، برادرش شاه محمود سپهسالار و به حیث صدراعظم دولت وقت موظف گردید، ازینکه از ظلم و بیداد برادرش محمد هاشم خان همه جوانان و آزادیخواهان به ستوه آمده بود، شاه محمود سپهسالار قلباً و مجبوراً برای جوانان به طور نسبی آزادی قایل گردید.

منحیث گامهای اول، افکار و اندیشه های سیاسی و موکراسی در کشور مخصوصاً در شهر کابل نسج گرفت چنانچه توسط محصلین و مربوطین فاکولته های محدود وقت و تعدادی از روشنفکران قبلی که با احساس و منور بودند برای اولین مرتبه در تاریخ کشور در شهر کابل مفکوره تاسیس اتحادیه محصلین به میان آمد و این اتحادیه به سرعت تشکیل و در هر لحظه مدافع حقوق محصلین و روشنفکران دیگر بود، رهبری اتحادیه محصلین در بعضی حالات اجتماعات کنفرانسها و مذاکرات خود را در محلات جداگانه تشکیل مینمود، ببرک کارمل نیز در هیات رهبری اتحادیه محصلین (جنبش محصلین) نقش عمده و بارز داشت. در همین اوضاع و احوال در اتصال گول مکتب استقلال عمارتی بنام پوهنی ننداری (بعداً به ملی تیاتر مسمی شد) بناء گردید که درین ننداری نمایشات جالب از طرف جوانان و به خصوص محصلین اتحادیه به معرض نمایش گذاشته میشد و اکثراً این نمایشات شکل انتقادی داشت و ستم دولت وقت و عقب مانی کشورمارا برملا میساختند.

در یکی از نمایشنامه های مربوط اتحادیه محصلین که از طرف شب اجراء میگردید و ببرک کارمل هم در آن نقش عمده داشت از من دعوت بعمل آورد تا شب در اجرای نمایش شان اشتراک نمایم. ازینکه من حیث پسر بزرگم، اورا خیلی دوست داشتم، و بدون اینکه بدانم که ناشی ازین اشتراک ورزیدنم بعداً برایم چه درد سر به وجود خواهد آمد همان شب در نمایش شان اشتراک ورزیدم.

در آن نمایش ببرک کارمل، رول یک افسر انقلابی را بدوش داشت که انقلاب را رهبری میکند، در ضمن نمایش وقتیکه نظرم به وی خورد مشاهده کردم که لباس نظامی، کُرچ، موزه کمر بند و تمام ملحقات دریشی جدید من را به تن دارد، خیلی ناراحت شدم اما خودرا آگاه نساخته و مصروف تماشای نمایش بودم.

اخیر نمایشنامه بیانگر آن بود که دولت روز مظالم زیادی را بر مردم روا داشته، ظلم و بیداد آن از حد گذشته، حتماً ما روزی توسط انقلاب مترقی، به همه یی این مظالم، پایان خواهیم داد و بدینگونه نمایش ختم شد.

ازین مطلب گذشته باز هم در ارتباط شروع مبارزات سیاسی و گراییدن ببرک کارمل به اندیشه های مارکسیستی و لنینیستی متذکر می شویم:

روزی در یکی از مجالس پرشکوه و خصوصی که در آن پوهاند اصغر مشهور، نسبت شهرت و ازینکه تازه از سفر اروپا به وطن باز گشته بود و خیلی مغرور هم بود به همراهی چند تن از علما و دانشمندان دیگر اشتراک داشتند و من هم بر طبق قاعده در آن مجلس حضور داشتم. در ضمن صحبت ها، پوهاند اصغر به پررویی کامل اظهار داشت که:

ببرک کارمل در روزهای اخیر صنف سوم تحصیل در پوهنخی حقوق که تا آن زمان همچنان در کرسی اول نمره گی صنف، تکیه داشت ضمن سپری نمودن کنفرانس و امتحان یکی از مضامین خود زیاد شور و مستی براه انداخته و در مورد مزایای سوسیالیزم علمی، دموکراسی های موضوعی اندیشه ها و تیوری مارکسیستی، لنینیستی، اصولیت انقلابی و سوسیالیستی جهت آرامی و رفاه زحمتکشان و مردم سیاره زمین سخن میراند او که درینمورد و دفاع از آرمانش، در آن کنفرانس سخن میراند و هم بیانیه گرایی نیز ارایه داشت و میخواست تا تغییر تفکر در محصلین ایجاد نموده و آنها را بطرف خود بکشد، من هم (پوهاند اصغر) فوراً در حین مجلس برخاسته و ضمن رجحان دادن سیاست اقتصادی غرب سخنان او را رد نموده و نگذاشتم تا زیاده تر بر غرب تاخت و تاز نماید.

اهالی شهر کابل به پیشآهنگی اهل معارف و در راس شان منسوبین فاکولته های اجتماعی مخصوصاً از فاکولته حقوق وقت، (که در آن فرصت در نواحی شاه دوشمشیره کابل موقعیت داشت) دست به تظاهرات و اعتصاب بزرگی زدند، در آن فرصت و آن مظاهره عظیم، ببرک کارمل محصل جوان

صنف سوم پوهنخی حقوق، حقیقتاً در پیشاپیش همه، منحیث لیدر (رهبری کننده مظاهره گنده گان) قرار داشت.

در آن تظاهر عظیم که ۱۰۰ - ۱۵۰ هزار نفر از شهریان و هم میهنان، حضور بهم رسانیده بودند از ساعت ۶ صبح الی ۶ عصر بطور بلاوقفه، بدون آنکه نان چاشت صرف کنند و یا احساس خسته گی بنماید به مظاهره شدید خود ادامه دادند، طوریکه:

مظاهره کننده گان با وجود هوای گرم و حرارت شدید آفتاب، با لودسپیکرها علیه مخبرین و دسیسه سازان شعار داده و با دادن شعارهای خطرناک و شدید و تقبیح کننده در کوبیدن و سرزنش اشخاص مرتجع عملاً سهم داشتند.

تظاهرکننده گان هنگامیکه جاده های دارالامان و آبدیه میوند الی حدود ده افغانان را مارش کنان طی مینمودند، پولیس های کندک سوار، قوای ژاندارم از دو جناح آنها را به محاصره کشانیده بود که با آنهم تا ساعت ۶ شام به مظاهره خود ادامه دادند و در حوالی ساعت ۶ شام هنگامیکه از طریق جاده میوند به جاده پشتونستان مواصلت نمودند و باستقامت دروازه بزرگ جنوب ارگ روان شدند در همین لحظات:

سید حبیب خان بریدجنرال قوماندان وقت گارد شاهی (که بعد از انقلاب فرار نمود و در آمریکا فوت گردید) به همراهی یک گروپ افسران و یک تولی عسکر گارد در مقابل دروازه ارگ ایستاده، در حالیکه همه بی شان مسلح بودند، لیدران این مظاهره عظیم را یعنی گروپی را که منحیث رهبری کننده اعتصاب در پیشرو قرار داشتند نزد خود خواسته و از آنها پرسشهایی بعمل آورد که چه آرزو دارید و مقصدتان از براه انداختن این تظاهر عظیم چیست؟ و در همان اوضاع و احوال بود که نبوغ و از خود گذر واقعی به میدان برآمد، طوریکه:

به مجرد سوالات قوماندان گارد شاهی علی الاکثر جوانان و سالخورده گان معارف، منورین و ترقیخواهان با وجودیکه تا چند لحظه قبل دواشته به مظاهره ادامه داده بودند خود را پس کشیده و طوری وانمود کردند که ما قطعاً درین مسایل و رهبری مظاهره غرض نداریم.
اما:

ببرک کارمل جوان، رهبر بی بدیل مردم در آن لحظه حساس فراتر جهید، بدون کدام ترس و هراس در کمال سربلندی در پیشروی همه قرار گرفته و با جسارت و عشق بی پایان ناشی از اندیشه های مترقی عصرش به قوماندان گارد جواب داد که:

حکومت خودش برای رای گیری و انتخاب وکلای پارلمان، آزادی نسبی و حق رای دهی آزاد را رسماً اعلان نموده، مگر بدبختانه قرار مشاهده و احساس اکثریت منورین شهر کابل در روزهای اخیر

رای دهی محمودی و غبار، وکلای منتخب شهر کابل تقریباً بسرحد پیروزی رسیده اند پولیس و اشخاص موظف مجهول الهویه، انسان های نامطلوب و تخریب کار در شب و روز به طور خاینانه به تخریب و تلف نمودن حقوق و آزادیهای داده شده وکلای منتخبه و موکلین آنها پرداخته و بدین قسم آنها تلاش دارند تا وکلای منتخبه ما را از حقوق قطعی و واقعی شان محروم سازند و بدین شکل وکلای منتخبه مذکور را از صحنه انتخابات بدور افکنند و به عوض شان اشخاص و وکلای بی علم و بیسواد را انتخاب و به حیث نماینده اهالی کابل و مرکز افغانستان جا بزنند.

پس قوماندان مهربان! این اشخاص میخواهند تا بدین وسیله دولت روز را نزد مردم و جهانیان شدیداً بدنام سازند. و ما هم به همین منظور از صبحدم تا حال این مظاهره عظیم را صرف بخاطر قطع و افشای این دسایس غیر مترقبه براه انداخته ایم و اینک آخر الامر آمده ایم تا شاه را از جریان این حوادث و دسایس مطروحه و ناجوانمردانه مطلع ساخته و گوشزد نماییم که به عواقب و خطرات آینده ناشی ازین دست بازی با سرنوشت مردم متوجه باشید و بنگرید. قوماندان گارد شاهی به جواب ببرک کارمل گفت که:

گفتار شما درست است اما چون حالا شب هنگام و ناوقت است بهتر است به این مظاهره عظیم و اشتراک کننده گان شان پایان بخشیده و آنها را مرخص نمایید و صرف (۵-۶) نفر نماینده و یا وکیل تانرا انتخاب نمایید تا من خودم از حیث وظیفه بیکه برایم سپرده شده آنها را نزد شاه ببرم و در آنجا هرچه گفتنی که داشته باشید باشاه مطرح کنید و بعداً هر امری که خود شاه لازم دانست همان طور عملی گردد. همان بود که:

ببرک کارمل و بقیه هیات رهبری منحیث لیدران تظاهرکننده گان توسط نماینده های خود در هر قدم به مارش کننده گان خبر دادند که نسبت تاریکی هوا و تعیین نماینده جهت مذاکره با شاه از همین ساعت ببعد مظاهره امروزی ما ختم است لطفاً به منازل تان برگشته و استراحت نمایید، صرف ما ۵-۶ نفر بقسم نماینده نزد شاه رفته و داخل مذاکره شده فردا نتیجه را به شما ابلاغ خواهیم نمود.

که بناسی از خبر ارایه شده همه یی صفوف تظاهرکننده گان همان روز به اعتصاب خود پایان داده و به خانه هایشان برگشتند.

و حال ببینیم تا ببرک کارمل جوان، محصل صنف سوم یوهنخی حقوق و پنج تن نماینده دیگر منحیث لیدرهای اعتصاب کننده گان به کجت رفتند.

بعد از آن قوماندان گارد شاهی (۵-۶ تن) نماینده گان را منحیث رهبری اعتصابیون بصورت پیاده با خود تا پایین دروازه مشهور گارد ((دروازه جنگی گارد)) برده در آنجا قوماندان گارد از جمله همه نماینده گان مذکور صرف ببرک کارمل را امر نمود تا داخل موتر سربسته شوارلیت سیاه مخصوص

حمل و نقل محبوسین، که نظر به اوامر قبلی، در زیر دروازه جنگی گارد منتظرش ایستاده بود، سوار شود.

بدینترتیب ببرک کارمل بدون آنکه بداند چه بلایی بسرش می آید دلیرانه سوار موتر سیاه محبوسین شد که سپس دروازه را در عقب وی قفل نمودند و بعد از آن توسط موظفین مربوط در تاریکی شب به کندک اطفاییه ولایت کابل (واقع در جوار محوطه ولایت کابل) فرستاده شده. به این ترتیب ببرک کارمل سرنوشت زندانی شدن را سر از همان لحظه استقبال مینماید.

قوماندان گارد (۴-۵ تن) نماینده های دیگر را که باقی مانده بودند به خطر زیاد تهدید نموده و با گرفتاری ببرک کارمل برایشان ایجاد خوف گردید، اظهار ندامت و پشیمانی نمودند که بلافاصله بعد از اظهار ندامت آنها، قوماندان گارد ضمن نصیحت برایشان گفت:

این عمل بار آخر تان باشد و اگر در آینده به همچو اعمال (مبارزات و مظاهرات) دست زدید، در آنصورت همه یی تان اعدام می شوید و این را هم بدانید که لیستهای تان نزدما موجود بوده، و همه یی تان شناخته شده هستید.

خلاصه به این وضعیت در اواخر همان شب ۴-۵ نفر مذکور عفو گردیده واپس رخصت شدند و بعد از آن قوماندان گارد همه یی مسایل را فردای آن به شاه راپور داد.

اکنون مطالب بعدی را از زبان خود پسر ببرک کارمل برای شما بازگو می شویم:

طبق اظهار ببرک کارمل، بعد از آنکه مرا به کندک اطفاییه متصل ولایت کابل توسط موتر متذکره انتقال دادند تا ساعت ۴ الی ۴:۳۰ صبح همان روز به داخل موتر حبس بودم در حالی که از ساعت ۶ صبح شروع مظاهره تا همان ساعات ۴-۴:۳۰ صبح قطعاً نان و چای هم صرف نکرده بودم، در حوالی ساعت ۴:۳۰ صبح دروازه موتر باز شده و در مقابل خود، تورن امان الله صاحب منصب پولیس مؤظف آنجا را دیدم (وی که از برادران ولایت وردگ بود و در ولایت کابل، وظیفه مهم داشت، قبلاً نیز با من (محمد حسین هاشمی) آشنایی کامل داشت) ضمن احوالپرسی و اظهار تأسف برایم پیشنهاد کرده و گفت که به چه ضرورت دارید؟

بعد از اجرای احترام متقابل برایش گفتم: به چیزی دیگر ضرورت ندارم ازینکه خیلی تشنه و گرسنه هستم صرف میخواهم تا برایم چای و قدری نان، آماده سازید، در صورت امکان اگر برای رفع معذرت، برایم اجازه دهید تا از موتر بیرون شوم، ممنون شما خواهم بود، و بلادرنگ تورن امان الله مذکور از روی فداکاری و دوستی شریفانه، برایم اجازه خروج از موتر و رفع معذرت را داده و احتیاج گرسنه گی و تشنه گی مرا نیز رفع نمود و واقعاً تورن مذکور به جوانی همچون من، دلسوزی و حس ترقیخواهانه خود را اثبات ساخت. بهر صورت ساعات ۹-۱۰ همان روز نظر به امر مقامات

مسئول یک اتاق را در گارنیزین اطفاییه تخلیه نموده و مرا در آنجا تحت نظارت قرار دادند که در طی ۴-۵ روزیکه در آنجا زیر نظر بودم تعداد زیاد رفقای فاکولته ها، منورین و دوستان از در دلجویی و همنوایی، از من باخبری نمودند، چون هر روز در آنجا بخاطر بازدیدم ازدحام صورت میگرفت، در نتیجه نسبت رفع خطرات آینده، و عدم ازدحام آنجا، مقامات امنیتی مرا از آنجا به داخل توقیف ولایت کابل در یکی از اتاقهای مربوط محبوسین سیاسی، انتقال داده و در آنجا به قسم کوتاه قفلی مرا تحت مراقبت دوامدار و شدید قرار دادند.

درین اوضاع و احوال در مورد سرنوشت خودم که من حیث افسر عالیرتبه و قوماندان مسئول حساس ترین لوای فرقه ریشخور بودم برایتان بگویم که:

بنده بعد از چند ماه مطلع گردیدم که داکتر کرام الدین کاکر، دوست دیرینه اینجانب بدون اجازه من و یا اطلاع قبلی ام، (۴۰) روز بعد از زندانی شدن ببرک کارمل به هر ذریعه ممکنه یی که توانسته بود به محبس سیاسی ولایت کابل از ببرک کارمل دیدن کرده است. که اکنون حقایق موضوع را از زبان خود پوهاند داکتر کرام الدین کاکر برای تان حکایت مینمایم:

موصوف ضمن این دیدارش، با ببرک کارمل بعد از نصایح زیاد برایش پیشنهاد کرده بود که پدرت از وظیفه قوماندانی لوای ۳ فرقه اول ریشخور برطرف گردیده و میخواهند تا او را محاکمه نیز کنند، (البته جریان برطرفی ام از وظیفه، به ارتباط حادثه سیاسی پسر ببرک کارمل در صفحات بعدی خدمت تان ذکر میگردد) ازینرو من حیث یک کاکا، برایت توصیه میدارم تا از حوادثی که ضمن مظاهره و غیره حرکات ضد دولتی از تو سر زده عریضه یی جهت عذرخواهی و عفو جرایمت بنویس تا در حل مشکلات شما کمک نماید.

ولی ببرک کارمل علاوه بر آنکه توصیه ام را قبول نفرمود، دلایلی هم جهت تردید توصیه هایم نیز ارایه داشت که بتاسی از آن باز هم پافشاری زیاد نمودم تا گفتارم را عملی سازد مگر مؤثر نیافتاد و در اخیر با صراحت کامل و شدت زایدالوصفی برایم بیان نمود که:

((من خو کدام جرم خلاف قوانین مملکت و دولت را مرتکب نگردیده ام زیرا من و رفقای دیگرم مطابق بصراحت احکام و قوانین دولتی که راجع به انتخابات وکلا در پارلمان وضع گردیده بود در ارتباط دفع حوادث، دسیسه کاری و تخریبکاری هوشدار داده، و همچنان خودم من حیث یک محصل پوهنخی حقوق نظر به ارشادات و مستند به گفتار پروفیسورها و استادان داخلی و خارجی پوهنتون که خود دولت آنها را استخدام نموده و برایمان تدریس میدارند وجداناً از حقوق نیمه دموکراسی موضوعه نظام حاکم دفاع نموده ام ولی آنها به شکل ظالمانه بدون تأمین عدالت اجتماعی، خلاف پرنسپ های موضوعه به پدرم که عمر خود را در پاک نفسی، صداقت و فداکاری در حضر و سفر جهت خدمت به

وطن مقدس گذشتانده جزا میدهند، اما اگر پدرم درین راه کشته هم شود برای اولاد و آینده وطنش مایه افتخار میباشد.

لذا شما نیز من حیث دوست معارف دیده از نصایح و تلقین برای من صرف نظر نمایید و در آینده هم نباید برایم همچو پیشنهادی نمایید. زیرا من در راه دفاع از آرمان و آیدیولوژی خود تا پای جان ایستاده ام و هرگز به تسلیم طلبی، ایمان ندارم.))

به هر حال: بدینمنوال ببرک کارمل بدون سرنوشت، مخالف نورم و قوانین بین المللی و عاطفه بشری مدت چهار و نیم سال در زندان باقی ماند، در حالیکه برای سایر زندانیان سیاسی، اعاشه و اباطه مورد ضرورت شان تادیه میشد، برای وی هیچ مصرفی و هیچ چیزی را قایل نبودند که خودم در آن مدت سه و نیم سال، با قبول همه یی مشکلات اقتصادی، سیاسی برای وی تمام مصارف مورد احتیاج زندانش، مانند سگرت، لباس و غیره را نیز آماده میساختم.

که بالاخره بعد از گذشت سه و نیم سال زندانش، ازینکه دین محمد دلاور، به حیث قوماندان امنیه ولایت کابل مقرر شد و دوست سابقه دار من بود، بتاسی از آن فوراً جهت ملاقات ببرک کارمل، به داخل محبس رفته و از احوال وی پرسش بعمل آورده و از مشکلاتش آگاه شد، که بعد از آن در مدت یکسال باقی مانده برای وی جهت تأمین احتیاجات و مصارف زندان وی ماهوار مبلغ ۵۰۰ افغانی مقرر نمودند که این مبلغ در آنزمان برای وی خیلی کافی شمرده میشد.

از آنجاییکه دین محمد دلاور علاوه بر آن تا اخیر (چهار و نیم سال زندان ببرک کارمل) از وی کاملاً با خبری نموده و مانند یک برادرزاده با وی الفت مینمود، بدین لحاظ ازین همکاری و عاطفه وی تمام فامیل مان قلباً سپاسگذاریم.

با وصف همه مطالب، ببرک کارمل در طول چهار و نیم سال حبس و زندانش جهت رشد نبوغ و آگاهی علمی و سیاسی خود در تلاش بود، همیشه توسط دوستان اینارگرش به ذرایع مختلفه، کتابها، آثار مترقی مارکسیزم-لنینیزم، در خدمتش قرار داشت و بدینگونه وی کاملاً در ساحه تیوریک و عمل به مکتب سیاسی و اندیشه انقلابی عصر وارد گردیده و به ایمان داری راسخ خود به آنها میافزود، همچنان در سایر علوم جهت معلومات آفاقی و کسب قوه تردیدی به مطالعه پرداخت مانند:

مطالعه قرآن کریم با معانی آن، احادیث شریف، سایر کتب مذهبی و اجتماعی و مطالعه لسان انگلیسی بطور احسن آنهم به همکاری شهید میر اکبر خیبر (او که محصل مکتب حربیه بالاخصار بود قبل از ببرک کارمل گرفتار و در آنجا زندانی شده بود، هنگامیکه ببرک کارمل بدانجا انتقال یافت با هم دوستی و صمیمیت خاصی نمودند که بالاخره مذکور در ۲۸ حمل ۱۳۵۷ از طرف عمال رژیم حاکمه وقت ترور گردید و مزارش در هدیره غلام فاروق جان تلگرافی در شهدای صالحین موقعیت دارد).

اکنون در مورد چگونگی فردای آن روز که ببرک کارمل گرفتار شد، انعکاس سیاست دولت روز و عملکرد مردم را در این زمینه مطالعه مینماییم:

چنانچه متذکر شدیم مظاهره بزرگ و بی سابقه یی در شهر کابل رخ داد و علل آن هم ناشی از دست بازیهای نامشروع حکام دولت در حقوق مسلم وکلای منتخبه شهر کابل (محمودی و غبار) بود. در تظاهر مذکور ۱۵۰ هزار از شهریان کابل اشتراک داشت که در هر قسمت بیانیه های آتشین و پرشور ببرک کارمل، جوان قهرمان آن زمان و امروز افغانستان آنها را تشویق مینمود و بالاخره دیدیم که منجر به چهارو نیم سال حبسش نیز گردید اما فردای آن روز یعنی یک روز بعد از گرفتاری ببرک کارمل، شاه محمود خان صدراعظم وقت، علمای دین، سرشناسان، سران و ریش سپیدان ولسوالیهای بتخاک، ده سبز، چهاردهی چهار آسیاب، کوهدامن، شکردره، سروبی و پغمان را نزد خود خواسته و در قصر صدرات وقت (مقر شورای وزیران امروز) آنها را ملاقات نمود.

این ملاقات که در ماهیت ضد مردم کابل ترتیب گردیده بود در آن شخص شاه محمود صدراعظم در خصوص اینکه از ابتدا تا انتها کمک های که به مردم نموده دموکراسی نیم بند و غیره خود بیان داشته و در اخیر اشکهایش از چشمانش سرازیر شده و جهت تحریک احساس مردم گفت:

بعضاً حرکات ضد دولتی از جوانان کابل (اعم از روشنفکران و منورین) و اطراف آن سر زده و مظاهره عظیم ضد دولتی را تشکیل کردند، درین تظاهر، لیدر و سرکرده برجسته آنها ببرک کارمل میباشد.

لذا بدین شکل بعداً در آن مجلس درباره تعیین جزا برای همه یی شان مخصوصاً ببرک کارمل از مجلس رای و نظر خواسته شد که به استثنای چند نفر محدود مانند عبدالستار بتخاکی که از جمله ریش سپیدان مرتجع مردم بتخاک بود، کسی دیگر جهت مجازات ببرک کارمل و رفقاییش رای نداد.

البته در آن روز عبدالستار بتخاکی جهت تایید نظر شاه محمود صدراعظم برخاست و گفت که:

این انسان های مظاهره کننده مخصوصاً رهبرشان (ببرک کارمل) یاغی و باغی بوده، باید اعدام و شدیداً مجازات گردند. در آن مجلس که اکثریت ریش سپیدان و اشخاص منور از ولسوالی بگرامی و بتخاک مخصوصاً حاجی عبدالحمید خان (از مردم شریف حسین خیل) حاضر بودند، به قسم اعتراض از جای خود برخاسته و حاجی عبدالستار مرتجع را مورد تهدید و تعرض الفاظ شدید و زننده خود قرار داده فرمودند که:

ببرک کارمل محصل جوان پوهنتون و عده دیگرش چه گناهی کرده اند به چه علت و چرا مجازات شدید شوند؟ به همه معلوم است که صرف و صرف آنها از مجرای قانون و پرنسیپ های موضوعه دولتی استفاده نموده و مستند به قانون مظاهره نموده اند. لذا درین اوایل حکومت و دولت دموکراسی

و از عین لطف پادشاه و مخصوصاً صدراعظم صاحب درین اوضاع و احوال کشور و وضع جهانی کشتن یکنفر محصل جوان، منور، فداکار و با احساس پوهنتون، اثرات بد در عرصه ملی و بین المللی بجا خواهد گذاشت. از آنجاییکه مربوطین و پدران شان همه خدمت گذاران واقعی دولت و وطن اند پس بهتر خواهد بود تا این مراتبه برایشان توصیه گردد و سپس دولت در آینده از وضع و تطبیق قوانینی که خودش وضع نموده شدیداً مراقبت نماید تا بار دیگر همچو مسایلی رخ ندهد زیرا درین ملتی که همه نارسیده اکثراً بیسواد و نداشتن آگاهی و رشد سیاسی افراد آن باعث پرابلمهای شدید میگردد این قدر دموکراسی و آزادی های بیحد و حصر هیچ مناسب نیست. بهر حال فعلاً کوشش گردد تا در اول اولاد وطن و مردم وطن با نور علم و معرفت آشنا و واقعاً منور و دارای آگاهی سیاسی شوند، سپس آهسته آهسته بطرف تطبیق دموکراسی به پیش بروید. لذا باز هم تاکید میدارم که: این بار برای ببرک کارمل منحیث رهبر و لیدر توصیه گردد و در پهلوی آن ارگان های امنیتی کشور، امنیت و تعقیب خود را شدید بسازند، وی در اخیر به شعر ذیل اکتفا کرده و به سخنانش پایان داد:

چه خوش گفت دهقان سالخورده با پسر که ای نورچشم من بجز از کشته ندروی

از آنجاییکه این جرگه مشورتی و فرمایشی مضحک، جهت ایجاد ترس و وحشت بر علیه مردم کابل دایر شده بود و از خلال این مشاجره ها برای شاه محمود صدراعظم که در مجلس حضور داشت واضح گردید که گروپ مخالف علیه نظریات و پلان مطروحه شان به وجود آمد، لذا به خاطر آنکه بروز نفاق و خطر ننمایند سخن را بدیگر جهات گردانیده و بدین قسم شاه محمود صدراعظم به اصطلاح عوام، اهل هنود و مردم کابل، خود را به کوچه (کیهان کرتاهی) زده و به مجلس خاتمه داد. مگر از آنجاییکه پس از هر سیاهی، روشنی بوده و بدنبال هر شب روزی است و بعد از آسمان ابرآلود و بارنده گی، آسمان صاف و روشن است، همانطور همه یی این مشقات و رنجهای چهارو نیم سال زندان پسر جوان و مبارز خسته گی ناپذیر راه صلح و حقیقت سپری گردید و سرانجام مجبور گردیدند تا او را آزاد سازند و بدینترتیب ببرک کارمل بدون کدام جرم و دوسیه و اسناد ضد دولتی، چهارو نیم سال حبس را گذرانیده و سپس باز هم آزادانه با همت و توانایی آتشین تر و عملی تر آن جهت سازمان دادن نیروی جامعه در جهت زوال استبداد و رژیم حاکمه قرون وسطایی پا گذاشت.

ببرک کارمل بعد از رهایی از زندان بلافاصله دوباره جهت انجام بقیه تحصیل جانب پوهنخی حقوق شتافت، با آنکه مشکلات فراوان برایش ایجاد میکردند ولی از آنجاییکه اهلیت، لیاقت و محبوبیت وی از حد و مرز بیرونتر پا نهاده بود مجبور شدند تا مقامات ذیصلاح پوهنتون به ادامه تحصیلاتش

موافقه نمایند. او ضمن فعالیت و نقش برجسته اش در هیات رهبری اتحادیه محصلین و نشست های سیاسی اش در فاکولته و محیط خارج آن به پایان دوران تحصیل نزدیکتر شد، تا آنکه فاکولته را به پایان رسانید.

اکنون ببینیم تا آن وکلای محترم که ببرک کارمل جهت احقاق حقوق شان متحمل رنجها و مشقات زیاد شد، در مورد ببرک کارمل چه نظریات و ارزیابی ها دارند. پس:

اینک مطالبی را خدمت تان بیان میدارم که شخصاً خودم (محمد حسین هاشمی) شاهد بیان شان بوده ام:

حسب اتفاق شبی از شبها در جشن عروسی یکی از دوستان به هوتل کابل، من و آقای میر غلام محمد غبار (وکیل منتخب در دوره هفتم شورا) پهلوی هم بالای کوچی قرار گرفتیم. درین ضمن از هر دری سخن به عمل آمد و به همه جوانب موضوعات می پیچیدیم تا آنکه صحبت بر سر ببرک کارمل پسر ارشدم آنکه جهت احقاق حقوق شان در انتخابات دوره هفتم شورا به زندان افگنده شد، رسید.

آقای میر غلام محمد (غبار) که فطرتاً سخت مغرور، از خودراضی و نسبت موقفش از سرهنگان روزگار خود بود. ولی خصلتاً حقیقت پسند و نسبت به وطن دوستان حقیقی، خود احترام هم میگذاشت، چنانچه در مورد ببرک کارمل گفت که:

"خودم علاوه بر اینکه اوصاف عالی، کرکتر شریفانه، حس مردانه گی، پیکار جویی، استواری، عزم و اراده تزلزل ناپذیر، افکار عالی و خدشه ناپذیر و بالاخره آیدیالوژی اصولی ببرک کارمل و ایمانش را به سوسیالیزم علمی منحیث یک جوان عالی و بی مثال در بین جوانان کشور ستایش مینمایم، همه اوصاف او را کاملاً تایید نیز میدارم."

پس از ادای این کلمات آقای میر غلام محمد غبار در حالیکه چهره اش دگرگون شده بود گفت که:

"من در حیات خویش از هیچکس و هیچ چیز مدیون و ممنون نیستم، مگر از یگانه انسان و یگانه جوانی که مدیون و ممنون هستم، ببرک کارمل جوان رشید و مبارز کشورم است و بس، زیرا:

در انتخابات دوره هفتم وکالت شورا، فوق العاده مساعی به خرج داده از برکت رهبری، ایثار و فداکاری بی نظیر او بود که به صورت استوار و بی هراس، اهالی مختلفه و شهریان کابل جهت مظاهره بزرگ و اعتراض شدید علیه خیانت های حکام مرتجع و خاین گرد آمده و آنها را رهبری نمود و بالوسیله در انتخابات دوره هفتم، مارا به موفقیت مواجه ساخته و خودش برای اثبات حس از خود گذری و جوان مردی خود را فدا نموده، چهارونیم سال حبس و زندان پر از مشقت را از سر گذرانده، زیرا اکثر رفقا و جوان های مغرور که سنگ وطن دوستی بر سینه میزدند فرار نموده و از

روی ناجوانی، زندان و شکنجه را قبول نکردند، اما ببرک کارمل قهرمانانه خود را پیش کشیده، و قبول شکنجه و زندان را نیز کرد و شما نیز ناشی از آن منحيث یک پدر حقيقي، مشکلات مادی و معنوی شديد را متقبل شده اید، ازین لحاظ:

منحيث یک برادر از شخصیت، فداکاری، از خود گذری، مردانه گی و شهامت شما، تمجید نموده از شما و فامیل تان قلباً سپاسگذارم و باید برای تان بگویم که اگر عمر و چانس برای ببرک کارمل یاری رساند، او آینده خیلی درخشان داشته و منحيث قهرمان، وطندوست و شخص با کرکتر و واقعی افغانستان دایماً خواهد درخشید".

مقارن همین اوضاع و احوال از مشکلات بی حد و حصر

مادی و معنوی خود (محمد حسین هاشمی) ناشی از احساسات و مبارزات سیاسی

پسر ارشدم ببرک کارمل و بالاخره پیامد منطقی و تعیین سرنوشت را از طرف حکام

دولت وقت منحنیث اثبات آنچه گفته شد برای تان بازگو می شوم.

در ابتداییکه ببرک کارمل در صنف سوم فاکولته حقوق تحصیل مینمود سال چهارم دوره دگروالی من در لوای سوم فرقه اول ریشخور بود و نسبت حسن نیت و اعتماد شدید دولت نسبت به من، پاک نفسی، اراده و جدیت در سوق و اداره من، مقامات ذیصلاح دولت وقت در نظر داشتند تا نسبت احراز اهلیت و لیاقت، مرا به یکی از فرقه های مهم و حساس و یا مقامات عالیله مثل قوماندانی گارد شاهی، قوماندانی فرقه جلال آباد و امثال آن مؤظف سازند. زیرا:

از روی ایجاد افکار متری و تحول پسندانه جوانان، دولت وقت خطر زیاد احساس نموده و تجدید نظر در ارگان های امنیتی کشور را ضرور میدانستند، چنانچه در همان روزهای بعد از تشکیل اتحادیه محصلین پوهنتون و قبل از شروع انتخابات دوره هفتم شورای ملی، شاه محمود خان، صدراعظم وقت، قوماندان قوای مرکز، قوماندان فرقه های مرکز، قوماندانان لواء ها و غیره جزوتام های قوای مرکز را که اینجانب نیز در آن جمله بودم به صدارت احضار و همه یی ما در سالون بزرگ مجلس قصر صدارت اعظمی گرد آمده و در آن اجتماع شاه محمود خان صدراعظم یک سلسله موضوعات بسیار سری و محرم را با ما، در میان گذاشت و در ضمن به قسم شکایت و تاثیر زیاد به قوماندانان قطعات اظهار داشت که:

چون در گذشته برادرم محمد هاشم صدراعظم اکثریت جوانان روشنفکر، منور و ترقیخواه را به حبس های ۱۵-۱۶ سال محکوم نموده، بدون اعاشه و ابطه، آنها را در حبس نگهداشت روی این منظور اولین فرصت، هنگامیکه من به صدارت اعظمی گماشته شدم اکثریت زندانیان را از حبس رها، انتخابات شاروالیها را نیز در تمام ولایات به انتخاب خود اهالی گذاشته و همچنان انتخاب وکلای شورا را در کمال دموکراسی به طور آزادانه جهت رشد دموکراسی جزء پروگرام موظفیت خود ساختم مگر از برای خدا شما هم قضاوت کنید که در مقابل این پیشآمد من که آرزویم سراسر ایجاد دموکراسی، ترقی و تعالی افغانستان است هنوز یکسال نگذشته است که جوانان معارف و پوهنخی ها و سایر منورین ماجراهای بزرگ را ایجاد نموده اند و روز به روز تلاش دارند تا ایجاد نا آرامی بیشتر را نمایند و بدینترتیب انسان را از پیشآمدش پشیمان میکنند.

لذا، از روی همین دلیل و موضوعات شما را بدینجا خواسته ام تا بعد ازین از طرز حرکات همچو جوانان واقف بوده و در جهت تدابیر جدی امنیت و مراقبت در وظیفه خویشتن کوشید، و حتی الامکان اردو را از سیاست دور نگهدارید و احیاناً اگر در اردو اشخاص مخرب و قوماندانان تخریب کار موجود باشد آنها را به دولت و شخص خودم معرفی دارید تا بدینوسیله اردو به کلی تصفیه گردد، زیرا واضح است که:

"روح یک ملت اردو است، روح اردو قوماندانان اردو است و در یک نکته اینکه اردو بزرگترین تکیه گاه حکومت و دولت است."

پس: در وظایف تان فوق العاده جدی، بیدار و ساعی باشید، شب و روز مراقبت نمایید زیرا شما اولادهای معنوی من گفته میشوید، ازینکه یک مدت طولانی با شما مشترکاً وظیفه اجراء نموده ام مسایلی را که بشما متذکر شدم مسایلی است خیلی محرم و سری، کوشش کنید حتی با فامیل های تان نیز درین مورد ابراز نظر ننمایید، خدا حافظ تان چشم و امید حکومت به طرف شماست.

به تاسی ازین جلسه مشورتی و سری قوماندانان و صدراعظم، وقوع نمایشنامه انقلابی ببرک کارمل و ظهور مظاهره عظیم و گرفتاری ببرک کارمل توسط حکام دولت وقت در همان اولین فرصت علاوه بر اینکه اعتماد من و دولت روز را از هم برید و آرزوهای بعدی را زدود، فردای همان روز خبر برطرفی و سبک دوشی ام از قوماندانی لوای سه فرقه اول نیز برایم مواصلت کرد و در حال به احتیاط اردو سوق گردیدم و بعد از آن بصورت خانه نشین منتظر سرنوشت بعدی خود بودم.

در مدت تقریباً چند ماهی که بدون سرنوشت بودم معاش نیز برایم نمی دادند همچنان برایم در مدیریت مامورین ریاست اردوی وقت (پیژنتون امروزه وزارت دفاع) که در پل محمودخان واقع بود دفترچه حاضری روزمره (از طرف صبح و عصر) ترتیب نموده بودند و مرا مؤظف ساخته بودند تا حتماً جهت امضای حاضری بصورت پیاده (به علت عدم توان اقتصادی و عدم موجودیت وسایط نقلیه) بدانجا بروم.

در همین اوضاع و احوال نظریه تصاویر جلسه کبیر ملی موجهه وقت (لویه جرگه دعوت شده وقت) دولت و حکومت وقت افغانستان فعالیت های زیادی را برای کسب آزادی مردم پشتون و بلوچ (البته منحیث سرزمین آزاد بلوچستان و پشتونستان) از چنگال حکومت پاکستان براه انداخت چنانچه این امر منحیث مساله مهم و حیاتی دولت روز، گشته بود زیرا اوضاع در سرحدات مانند سرحدات سپین بولدک، سره خاهان، بسبول، ویش تھانه، تھانه شیرواپو، کلک، شادی خاک، اعلی جرغه، کدنی، ارغستان و غیره خیلی وخامت اختیار نموده بود. لذا دولت درین را از هیچگونه بذل مساعی دریغ

نموده، پلانهای بزرگی را طرح کرده و هم تغییرات عمده در طرز اداره مملکت و تشکیلات نظامی آن وقت به وجود آورد که ذیلاً قسمتی از آن تغییرات را برایتان یادآور می شویم:

۱. عبدالغنی خان گردیزی تورنجنرال را از قوماندانی قوای مرکز به حیث رئیس ارکان حربیه عمومیه وزارت دفاع ملی موظف ساخته و بعداً در اثر خدمات و اعتبارات سابقه اش به حیث رئیس تنظیمیه ملکی و نظامی ولایات بزرگ قندهار وقت (ولایات ارزگان، زابل، هلمند) یا اختیارات فوق العاده و اضافه نمودن بودجه قبایل در حدود صد ملیون افغانی، و صلاحیت بخشش تفنگ های ۳۰۳ بور جاغوردار توسط خودش الی ۱۰۰۰ تفنگ با یک صندوق جعبه خانه، ۱۰۰۰ دانگی (البته بدون استیذان مرکز به هر کسیکه لازم بداند) مقرر و گماشته شد.

۲. در سمت جنوبی به عین اختیارات، دگرجنرال فیض محمد خان (از مردم شریف لوگر) را گماشتند.

۳. در سمت مشرقی غلام فاروق عثمان را به حیث رئیس تنظیمیه و میر احمد فرقه مشر (از مردم شریف غزنی) را به حیث قوماندان فرقه آنجا، با عین صلاحیت گماشتند.

از اینکه در آن حالت، اوضاع در حواشی سرحدات افغانستان مخصوصاً سرحد مشترک (خط نامنهاد و تحمیلی دیورند) قندهار با پاکستان وخیم گردیده بود، بدان علت جهت سوق و اداره بهتر، عبدالغنی خان قلعه بیگی، رئیس تنظیمیه قندهار و قوماندان عسکری آنجا، مرا که مدت طولانی از وظیفه سبکدوش و خانه نشین بودم منحیث قوماندان سوق و اداره در امور نظامی، سرحدی و ملکی، پیشنهاد نمود و در اثر پیشنهاد مکرر و جدی وی دوباره به حیث قوماندان لوا و وکیل فرقه قندهار موظف گردیدم (که جریان برحالی و تعییناتم در قندهار و چگونه گی آنرا در فصل آینده متذکر می شویم).

خلاصه بعد از یک عالم تأثر و اندوه در حالیکه پسر من هنوز هم در محبس، زندانی بود به قندهار رفته و بدون عقده دل و کینه باطنی در حالیکه هدف صادقانه خدمت بر مردم و حراست ناموس وطن را در دل داشتم به کار آغاز نموده و همان بود که سه سال بعد در حالیکه در قندهار علاوه بر وظایف نظامی مصروف اجرای وظایف خیلی پیچیده بحرانی پراکنده و مشکل سرحدی و ملکی آنجا نیز بودم، ببرک کارمل از حبس رها گردید و بلافاصله مصروف ختم تحصیل خود گردید (و در پهلوی آن جداً در مبارزات سیاسی پیز پرداخته بود) که چند روز بعد بدون آنکه برایم قبلاً اطلاع داده باشند و یا خودم خبر باشم ببرک کارمل و غلام حیدر، یک تن از رفقای برجسته و فدایی وی که سابق مدیر عمومی معارف ولایت قندهار بود نظر به سابقه شناخت او با من یکجا ساعت ۸ شب به خانه ام در قندهار آمدند.

بعد از صرف غذا در جریان سخن معلوم شد که هردوی شان بنا به استشاره سایر رفقای خود بدانجا آمده اند تا طرز تشکیلات، مرامنامه و ماهیت حزب ویش خلمیان را به خود واضح ساخته و بعداً نظر به تصامیم قبلی خویش ضمن اصلاح نواقص و غیره آن اساس یک حزب مترقی نوین و سوسیالیستی را در افغانستان بگذارند، هکذا در پهلوی این مطالب هدف عمده دیگر آنها این بود که:

در میان جوانان و اهالی روشنفکر قندهار فعالیت جدی سیاسی را شروع نموده و تا اندازه یی ممکن، جوانان روشنفکر، منورین و زحمتکشان قندهار را به طرف خود جلب نموده و با خود بکشانند اما نظر به معلومات و تجربه خودم چنانی که محیط قندهار در آن فرصت حکم مینمود، مطلبی را که آنها بر آن اقدام کرده بودند خیلی پیش از وقت و نا ممکن به نظر میرسید در حالیکه خودم نیز در موقف بحرانی، خطرناک و پیگیرد مخفی دولت وقت قرار داشتم بدون آنکه آنها در آن مدت یک هفته راجع به خطرات و عواقب بعدی زنده گی من فکر داشته باشند به فعالیتهای خود مشغول بودند. به هر حال با وجود فعالیت های مختلفه سیاسی در حالیکه بخود و فعالیت های خود می بالیدند، بدون حصول نتیجه مثبت واپس به کابل برگشتند و در اثر همان مسافرت غیرمترقبه آنها تعقیب و پیگرد پولیس در ارتباط من، زیاد شده و اوضاع حیاتی و اجتماعی من کسب وخامت بیشتر نمود.

به هر حال، اکنون بر میگردیم به یک سلسله حوادث و قضایای حقیقی و گفت و شنودی از دوستان چه قبل از فراغت بیرک کارمل از فاکولته و چه بعد از فراغت وی.

در اولین مراتبه ییکه فدایی (محمد حسین هاشمی) از مدیریت کورس عالی حربی و کورس پیاده در دوره دوم به قوماندانی غند خان آباد و متعاقباً به قوماندانی قوای ۴ فرقه غزنی موظف گردیدم، بیرک کارمل و عبدالله (برادرزاده ام) در صنوف (۳- ۴- ۵- ۶- ۷) لیسه در مرکز کابل مصروف تحصیل بودند، به خاطری آنکه در جریان تحصیل، تعلیم و تربیه آنها سخته گی وارد نگردد، لذا:

هردوی شان را در کابل نزد پوهاند دوکتور کرام الدین کاکر دوست دیرینه و صمیمی خود با وجودیکه او نیز در منزل همشیره اش واقع سه دکان چنداول زیست داشت گذاشته و خودم به وظایف سفری خود پرداختم. و ازینکه قبلاً میان ما فیصله بعمل آمده بود که قسمتی از پول حاصلات زمینم را جهت رفع نیازمندی تعلیم و تربیه پسر و برادرزاده ام صرف نماید و قسمتی را هم نسبت قلیل بودن معاشم برای مصارف فامیلم در غزنی بفرستد، لذا کرام الدین خان موصوف بهر صورتی که بود برای آنها در کابل اتاق جداگانه ترتیب کرد، و بدانصورت زمین و باغ مربوطه ام را الی مراجعت و تبدیلی ام تا مدت پنجسال به کرام الدین خان واگذار شدم و دوکتور مذکور در طول مدت پنجسال در تربیه و تادیه مصارف تحصیل پسر و برادرزاده ام به اقتضای آن زمان و شرایط ممکنه اش پرداخت.

* * *

درینجا خاطره دوستان اردو را که از هنگام خوردسالی ببرک کارمل برایم گفته اند، تحریر میداریم:
در هنگامیکه به رتبه کندک مشری و دگرمنی به حیث قوماندان غند ۴ فرقه غزنی واقع بالاحصار غزنی اجرای وظیفه مینمودم چون طبق معمول متعلمین معارف مرکز، زمستان برای سه ماه رخصت میشدند بناً :

ببرک کارمل خوردسال با مادر مرحومش جهت سپری نمودن سه ماهه رخصتی زمستانی به غزنی نزد من آمدند. درین هنگام چهار پسر نورمحمد خان تورنجنرال (بعداً نایب سالار) و پسران سید عباس خان حاکم اعلی وقت غزنی (که شخص صاحب مطالعه فراوان و دانشمند با تدبیر و تجربه بود) نیز به غزنی آمده و در آنجا سکونت داشتند، و ما هم بعضی اوقات نزد آنها مهمان میشدیم. سید عباس خان که به تاسی از افکار عالی خودش اطفال ذکی. با فهم را دوست میداشت اکثراً در محافلی که همه یی اطفال می بودند از بعضی آنها مخصوصاً ببرک کارمل در مورد معارف و انکشافات آینده، پرسشهایی مینمود لذا چندین مراتبه فی المجلس سید عباس خان فرموده است که: (ببرک کارمل خیلی ذکی، لایق و دارای افکار عالی میباشد).

زیرا او طرز گفتار و صحبت های ببرک کارمل را در مجالس درک و از آن روی، به خود قناعت گرفته و در محضر همه از عین صداقت و مسلمانی راجع به لیاقت، اهلیت و شخصیت آینده وی و همچنان درخشش وی در آینده، منحیث یک مرد بزرگ، پیشگویی مینمود.

خوب، خواننده گرامی! تا حال در ارتباط اینکه ببرک کارمل از فاکولته حقوق فارغ و لیسانس اخذ کرد مطالعه و تدقیق نمودیم حال ببینیم که بعد از فراغت فاکولته به چه سرنوشت روبر است.

چون ببرک کارمل بعد از فراغت از پوهنخی حقوق جهت سپری نمودن خدمت زیر بیرق روانه یکی از قطعات عسکری (فرقه ۷ ریشخور) گردید و حسب اتفاقات روزگار خودم منحیث قوماندان فرقه ۷ ریشخور بودم. (در ارتباط اینکه چگونه به این وظایف با وجود مشکلات بزرگ سیاسی دست یافتم در فصول آینده به وضاحت بهتر صحبت بعمل می آید).

اینک مطلبی را متذکر می شویم که:

قدرت نطق و بیان این جوان سیاسی (ببرک کارمل) را در آن وقت نشان میدهد.

در هنگام فراغت ببرک کارمل و رفقاییش از خدمت زیر بیرق (ستاژ قطعه) نسبت اهمیت آنروز دعوت بزرگی در قوماندانی قوای مرکز (که در آن وقت در زنده بانان مستقر بود) ترتیب یافته بود و بنده که منحیث قوماندان فرقه ۷ ریشخور موظف بودم، نیز در آنجا اشتراک داشتم.

درین دعوت که قوماندانان قوایمرکز، روسای وزارت دفاع ملی وقت، طلاب مکتب احتیاط (۲۰۰ نفر فارغ التحصیلان نخبه بیکه از پوهنخی های مختلفه داخل و خارج با استعداد های جوان فارغ شده

بودند) موجود بودند، در ابتداء دگرجنرال عیسی خان قوماندان قوایمرکز در مقابل قوماندانان بیانیه یی ایراد کرد و فرصت آن رسید تا یکتن از جمله طلاب فارغ التحصیل دوره احتیاط و شاملین مجلس نیز بیانیه امتنانه و تاییدی ایراد نماید. لذا در اینجا با گذشت مدت زیاد حقیقت وجدانی و خاطره فراموش ناشدنی را بدون کدام تظاهر برایتان خاطرنشان میسازم که:

در جمله تمام محصلین (که ۲۰۰ نفر بودند) یکی هم جرات نتوانسته و حاضر نشدند تا در آنجا با تمام وضاحت، صحبت نماید و بر عکس همه اطراف ببرک کارمل را حلقه نموده و به طرف وی نظر اندازی کرده و از وی جداً خواهش نمودند تا بیانیه امتنانه مقابل را ایراد نماید که به اثر این مجبوریّت جدی رفقا، او حاضر شد تا بیانیه مبسوطی ایراد نماید.

ببرک کارمل در ابتداء با وضعیت خیلی عالی عسکری و انضباط پذیری به طرف تربییون خطابه نزدیک شد و بیانیه پرتائیری ایراد کرد که این حرکت وی همه را بسویش جلب کرده و در بین تمام حاضرین تاثیر بزرگی را بجا گذاشت و بتاسی ازین همه اهل مجلس ازینکه خودم (پدر ببرک کارمل) نیز در آنجا حضور داشتم به طرف من متوجه شده به اشارات چشم و زبان مرا از داشتن چنان فرزند، تحسین و تبریک عرض نمودند.

خلاصه اینکه ببرک کارمل بعد از فراغت تحصیل و اتمام خدمت زیر بیرق واپس به جانب خدمت به میهن و مبارزه در راه برآورده ساختن آرزوهای ملت شتافت.

از آنجاییکه در زمان فراغت ببرک کارمل داکتر علی احمد در آن زمان به حیث وزیر معارف، (تعلیم و تربیه امروز) اجرای وظیفه مینمود لذا او را از روی پشت کارش به حیث عضو ریاست تألیف و ترجمه آن وزارت مقرر نموده و در آینده در نظر داشت تا او را به حیث یکی از مدیر های عمومی در مربوطات آن جا بگمارد. روی این منظور پیشنهاد تقرر او را به محمد داوود صدراعظم وقت تقدیم داشت محمد داوود در مقابل گفت که:

این شخص لیاقت خیلی عالی داشته در آنجا برایش لازم نیست بلکه او باید در یکی از مدیریت ها و یا حکومت کشور مربوط وزارت داخله و بالاخره در وزارت پلان مقرر گردد تا از وی کار بهتر حصول گردد، گذشته از همه مطالب انتخاب وظایف به صلاحیت خود ببرک کارمل است. پس روی آنچه ذکر نمودیم، ببرک کارمل نظر به پلان مطروحه شخص خود و رفقاییش صرف عهده داری مدیریت شعبه احصاییه وزارت پلان را پذیرفت و بس.

چنانچه به تایید مطالب فوق، موضوع زیر قابل تذکر است:

هنگامیکه این فدایی وطن به حیث قوماندان قول اردو، والی پکتیا و رئیس انکشاف آن ولایت موظف بودم (در این مورد در مباحث آینده به وضاحت توضیحات داده میشود) بتاسی از روابط افغانستان با

کشورهای خارجی در بخش پلانهای انکشافی یکتن از مهمانان (هیأت) خارجی جهت بازدید و کمک بیشتر پروژه ها برای ۳-۴ روز به پکتیا سفر نموده و مهمان ولایت پکتیا بود. این مسافرت وی که خالی از مقاصد سیاسی نبود، و ازینکه از طرف وزیر مالیه (آقای رشتیا) و وزیر پلان وقت از آنها دعوت بعمل آمده بود و شخص شاه نیز آنرا تایید نموده بود لذا مسافرت وی صورت گرفت.

به هر حال در آن دعوت بنا به هدایت مستقیم شاه با مهمانان خارجی میر محمد صدیق فرهنگ برادر رشتیا (وزیر مالیه) که سمت معین وزارت پلان را عهده دار بود، مدیر عمومی اقتصادی وزارت خارجه و چند تن جوانهای منور دیگر نیز همراه بودند که آنها علاوه بر بازدید هیأت از ولایت پکتیا در مسافرت های بعدی وی به سایر ولایات نیز موظف بودند. مصادف با این اوضاع، ببرک کارمل: از دوره خدمت زیر بیرق (دوره احتیاط و ستاژ قطعه) فارغ شده و به حیث مدیر احصائیه وزارت پلان ایفای وظیفه مینمود لذا ضمن ملاقات با هیأت متذکره فوق در یکی از ملاقات های من با آقای فرهنگ ضمن صحبت سایر موضوعات در ارتباط وظایف دولتی ببرک کارمل نیز با وی مطالبی را متذکر شدم. و در قسمتی از صحبت خویش با آقای فرهنگ گفتم:

ببرک کارمل از نگاه لیاقت، سابقه شناخت، تحصیلات و استعداد، استحقاق کارهای بزرگ دولتی را دارد! پس چرا رتبه عالیتز دولتی و یا چانس برایش نمیدهند.

در حالیکه متخصصین خارجی نیز در آنجا بودند شخص فرهنگ صراحتاً برایم اظهار داشت که:

قوماندان صاحب محترم و والی صاحب!

درین مورد شما خیلی عالی فرمودید و از عین مهربانی شما بوده است شما تضمین کنید و او نیز قبول نماید. من نظر به صلاحیتی که دارم حتی الامکان قول میدهم که در آینده قریب علاوه بر چوکی و رتب عالیتز از طرف من به مقام وزارت پلان، گماشته خواهد شد، اما از آنجاییکه ببرک کارمل پسر شماس و من نمیدانم، او هرگز چوکی و رتبه عالیتز را نظر به وظایف موجهه وقت و ادامه مبارزه اش قبول نمینماید، او خندید و گفت:

هر روزیکه شما توانستید بالایش بقبولانید منم همان لحظه حاضرم تا به قول خویش وفا نمایم.

بعد از آن موضوع با پسر (ببرک کارمل) در آنمورد مذاکره و صحبت نمودم و آن گاه تمام جوانب موضوع را فهمیدم که او هیچ وقت چوکی و رتبه عالیتز را قبول نکرده، بلکه منتظر انتخابات شورای ملی بوده است لذا آنچه که فرهنگ در مورد وی راجع به اینکه دولت چند بار برایش گفته بود که شما مقام بلند تر را مستحق هستید و در ظرف چند ماه شما به وزارت خواهید رسید گفته بود برایم کاملاً واضح شده و دانستم که او یک کرکتر استثنایی دارد.

از آنجاییکه ببرک کارمل همیشه در جهت اصولی و واقعی مدافع حقوق زحمتکشان کشور بوده و هیچگاه نخواسته تا درین راه افکار غیر مترقی در اندیشه و آرمان شان جا گزین گردد به همان اندازه او خواسته است تا با بازوان توانا و مرام حزب پیکارجوی خود در مبارزه حق و عدالت بر ظلمت پیروزی حاصل کند چنانچه:

گر بدست خود دهی خرمای تر به از آنکه دهد همکارت انبار زر

با وجودیکه کشورمان مقارن آن اوضاع رهبران احزاب دیگر را نیز مشاهده کرده بودند و حزب نیز توسط سایر کادرهای خود مبارزه بی امان را به پیش می برد مگر مردم توقع بیشتر و جرئت زیاد خود را از لابلای سخنان و بیانیه های پُرشور ببرک کارمل احساس مینمودند و روی این منظور هم بود که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حدود بیشتر از دوهزار مارش و میتینگ را تا شروع انقلاب ثور در کشور انجام داده و توانست آگاهی کامل و توان مندی تیوریکی به جوانان و روشنفکران زحمتکش شهر و ده از نگاه سیاست و اندیشه های مارکسیستی-لنینیستی بدهد لذا بجا خواهد بود تا بگوییم یگانه دلیلی که برای پیروزی ببرک کارمل و حزبش بخاطر جلب توده های مردم در مبارزه مسالمت آمیز و زدودن جباران از این سرزمین بوده است همانا سهم فعالش منحیث وکیل شهریان در پارلمان وقت کشور (شورای ملی) میباشد که در خصوص راه یافتنش به مبارزات پارلمانی بعداً صحبت مینماییم.

ولی باید قبل از همه در خصوص کرکتر، اوصاف و نظریات عامه درباره وی صحبت بعمل آوریم: یکی از دوستان خیلی نزدیک و عزیز من که منسوب به طبقه کارگر کشور است روزی برایم قصه کرد:

روزی از روزها که در دکان متوسط و غریبانه پدری خویش واقع بازار آهنگری کابل جهت کمک با پدر خود به عقب کوره قرار داشتم حسب اتفاق ببرک کارمل (که در آن وقت خودم با وی کمتر شناخت داشتم) به دکان داخل شده و بدون کدام کبر و غرور، مانند سایر هموطنان غریب پرور و همنوا با مردم در کمال مهربانی نزدیک من و پدرم نشست. ازینکه سن من خورد بود و در آنجا مصروف کار بودم گفت:

"به دروس و تعلیم هم اشتغال داری یا نه؟"

گفتم: "تا حال سواد ندارم".

ببرک کارمل درینحالت، خود را به من نزدیکتر ساخته آهسته آهسته مانند یک دوست و رفیق صمیمی بصورت ساده و مختصر در مورد اهمیت و مزایای درس و تعلیم و تیوری واقعی کارگران مطالبی

را توضیح نموده و ضمن اینکه یک سلسله نصایح نیز در مورد آموختن سواد برایم نمود، گفتارش را با شعر ذیل خاتمه بخشید:

دنیا به کام کاریگران میشود کوششی گر کنی رشک جهان میشود

بعد، ضمن اندک صحبت با پدرم و جویا شدن از احوال وی خداحافظی نمود. البته ایشان در هنگام خداحافظی نیز برایم تکرار کرد تا سواد بیاموزم زیرا آنگاه آینده درخشان در قبال خواهم داشت. برآستی هم منکه سخت تحت تاثیر سخنان وی قرار گرفته بودم بعد از خداحافظی و رفتن وی، به یاری خداوند (ج) با خود عهد کردم که حتماً سر از فردا به مکتب رفته و به کسب دانش و سواد آغاز نموده و در ضمن آن بعد از وقت تحصیل به خاطر تقویت بنیاد مالی و اقتصادی فامیل با پدرم نیز کمک نمایم. این عزم در من قدرت قوی را ایجاد نمود و همان بود که به دروس و تعلیم خود شروع نمودم که بعد از درس با پدرم نیز کمک مینمودم.

موجز اینکه: ببرک کارمل عزیز بود که آهسته آهسته مجهز به تیوری علمی طبقه کارگر شدم و بعد از آن این تیوری را به برادران، اعضای فامیل و حتی اقارب دیگر خود نیز پخش نموده و بدانگونه توانستم تا پوهنخی انجینری را به پایان رسانیده و سایر اعضای فامیل را نیز از نور علم و معرفت بهره مند سازم که اکنون همه در مجموع منحصیث فامیل مشهور کارگر عرض اندام نموده ایم و یگانه آرزوی ما خدمت برای وطن، حزب و دولت انقلابی مان بوده و حتی در صورت ضرورت حاضریم تا جان و مال را برای حزب و مخصوصاً به امر و ندای رفیق کارمل عزیز فدا سازیم و بدینصورت دین بزرگ خود را نیز اداء نموده باشیم.

* * *

درین قسمت بر میگردیم به یادی از مبارزات پارلمانی ببرک کارمل!

در دوران ظاهرشاه هنگامیکه این فدایی وطن (محمد حسین هاشمی) را از فرقه ۷ به حیث قوماندان قول اردو و والی پکتیا گماشتند، تقریباً بعد از دوسال موظفیتیم در آنجا انتخابات دوره ۱۳ شورای ملی اعلام گردید.

بتاسی از قانون اساسی برای اولین بار به تعداد ۱۵ وکیل و یک سناتور سهم ولایت پکتیا تعیین گردیده بود مگر تعداد زیاد جهت وکالت در ولایت پکتیا خودرا کاندید نموده بودند. و منحیث وظیفه بدرجه اول خودم از امور انتخابات آنجا مسئولیت عظیم بر دوش داشتم. از اینکه قبلاً وکالت در پکتیا بصورت وند قومی اجراء میشد پس برای کنترل بهتر خودم سخت مصروف کنترل اوضاع انتخابات در ولایت پکتیا بودم. به هر صورت مصادف به وضع مذکور و اعلان انتخابات در سراسر کشور، پسر ببرک کارمل نیز خودرا در انتخابات متذکره به حیث وکیل ناحیه ۱۰-۹ شهر کابل کاندید نموده بود. ولی نسبت مصروفیت خودم در ولایت پکتیا از آن قطعاً اطلاع نداشتم، مگر بعد از ختم انتخابات مساله را تا اندازه یی چنین مطلع شدم که برایتان بازگو می شوم:

هنگامیکه ببرک کارمل جهت احقاق حقوق مردم خودرا به حیث وکیل در پارلمان کاندید نموده بود و مصروف مبارزه سرسخت پارلمانی خود بود، حکومت وقت به خاطریکه ببرک کارمل در آن انتخابات موفق نگردد، ذریعه گروپ قوی و مشهور در مرکز تحت ریاست علی محمد وزیر دربار به همراهی محمد عمر وزیر تجارت و محمد اصغر خان شاروال کابل طرح نمود و اشخاص مذکور دست به کار شده و در مربوطات ناحیه ۹ و ۱۰ در قلعه نورمحمد قلعه چه یی، واقع قلعه کابل (این شخص که به حیث معاون شاروالی و استفاده جویی بزرگ وقتش بود و از راه های غیرمشروع دارای چندین سرای و اپارتمان در جاده پشتونستان و جاده میوند و غیره و نیز بود) گرد هم آمده و مجلس را ترتیب نمودند. چاشت همان روز ضمن صرف غذای فوق العاده وظیفه گرفته بودند که سرسختانه در جهت شکست ببرک کارمل در انتخابات فعالیت نمایند. لذا:

آنها ضمن تخریبات خایانه و تبلیغات زهرآگین به مردم گفته بودند که اگر از جامعه اهل هنود و سک، یکی دو نفر خودرا کاندید نمود، شما هم از آنها پشتیبانی کنید ولی به هیچ وجه از ببرک کارمل پشتیبانی ننمایید. آنها که در این امر جمعاً ۱۵-۱۶ نفر شرکت داشتند بطور قطعی به شاه و خاندان آن وعده داده بودند که در توطئه خویش صد فیصد موفق خواهند شد. اما از آنجاییکه آفتاب را نمیتوان با دو انگشت پنهان کرد و برعکس حقیقت از طی هزارها من سنگ و خاک بدر میشود.

و واقعاً هم در اثر نبوغ، تقوی، عشق و وطندوستی، ایثار و فداکاری واقعی ببرک کارمل و جدیت و فداکاری فوق العاده جوانان مترقی ملکی و نظامی و درک کامل از رهبر سیاسی شان در مبارزات و

شکنجه های متحمله او در طول زندان و تظاهرات و غیره در حالیکه دشمن و ارتجاع (اعم از داخلی و بین المللی) با سنگ اندازی ها و تشبثات خاینانه با صرف پول و اغوای مردم شریف سرسختانه علیه پیروزی شان مقاومت مینمود باز هم و با آنهم ببرک کارمل برای نخستین بار در تاریخ کشور در دوره ۱۲ شورای ملی به حیث وکیل یا نماینده موکلین خود در ناحیه ۹ و ۱۰ شهر کهنه کابل در میان عشق و احساس بی پایان اهالی پاک وجدان و وطن پرور موفقانه انتخاب گردید.

در اثر شکست فاحش دولت در انتخابات مذکور و اشتباه سیاسی داکتر یوسف صدراعظم وقت که ناشی از آن حادثه خونین سوم عقرب سال ۱۳۴۷ صورت گرفت (درین روز یعنی سوم عقرب، ارتجاع و هژمونیزم با حمایت کامل عمال رژیم سلطنت بر گروه تظاهر کننده گان حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مرکز و ولایات کشور حمله برده و نخبه ترین کادرهای قهرمان حزب را شهید ساختند که از آن جمله عبدالرحمن در لغمان و عبدالقادر در هرات است.) اوضاع طوری جریان یافت تا داکتر یوسف از چوکی صدارت برکنار گردیده و به عوض وی هاشم میوندوال به حیث صدراعظم انتخاب شود (که البته در محافل رای اعتماد وکلا به شخص میوندوال صدراعظم وقت، ببرک کارمل نیز بصورت قطع رای اعتماد نداده بود) بناء:

روی علل موجب بیکه متذکر شدیم چند روز بعد از اختتام مراسم انتخابات کشور مقامات عالیله دولتی مرا از پکتیا به کابل خواستند (البته احضار من از پکتیا به کابل توسط شاه، صدراعظم، مارشال شاه ولی و سردار عبدالولی صورت گرفته بود) هنگامیکه به کابل رسیدم، در اولین فرصت با داکتر یوسف موصوف و صدراعظم جدید ملاقات نتوانستم زیرا مرا بسرعت در کوتی باغچه آن زمان ارگ شاهی (فعلاً مقر شورای انقلابی) جاییکه در آن وقت سردار ولی زیست مینمود طلب نمودند و بعد از آنکه به آنجا رفتم، حین صرف چای، مارشال شاه ولی نظر به پلان مطروحه قبلی شان حاضر صحبت ما گردید و البته تا آن فرصت سردار ولی قطعاً از هیچ موضوعی برایم یادآور نشده و صرف تبسم بر لب، البوم عکسها را برایم به تماشا گذاشته بود. خلاصه، هنگامیکه مارشال شاه ولی خان وارد گردید، هرکدام ما به زعم خود از همدیگر پیشآمد و احوال جویی نموده و هنگامیکه ملاقات بین ما شروع گردید فضای صحبت خیلی تیره و تار گردید زیرا:

مارشال شاه ولی به من گفت: ((محمد حسین خان، ببین ای ببرک چه کارهای نیست که نمی کند، "البته در سابق مرا "بچیم" (پسر) خطاب میکرد و صرف آن وقت اسم مرا بر زبان آورد"، چه سخن هایست که نمی زند و چه کوبیدن هایی نیست که به ما روا میدارد، در حالیکه از ابتدا تا حال خاندان ما به این مملکت چه فداکاری هایی نموده، مخصوصاً اعلیحضرت شهید (محمد نادرشاه) که چه ایثار و از خودگذریها نموده است)) درین حالت پسرش (سردار ولی مشهور) به کلی سکوت بود صرف

پدرش عقده های بزرگ خود را بیان مینمود و من به سخنانش یکایک گوش میدادم و بعد از ختم سخنان شاه ولی در حالیکه از عصبانیت زیاد خودش و چوکی اش میلرزید به جوابش گفتم:

((من از موضوعاتی که در خصوص انتقادات پسر بربک کارمل از تربیون شورای ملی و غیره بیان داشتید هیچ اطلاعی ندارم زیرا خود اطلاع دارید که پکتیا یک ولایت کوهسار، جنگلزار و مسلح بوده و از طرفی هم در همین اواخر نسبت انتخابات و تشکیل وند به حیث والی و مسئول آنجا سخت مصروف بودم. پس از آنجا که قانون اساسی را خود دولت وضع کرده و منم در حیات شخصی پسر هیچ دخالت ندارم و هرچه است او خودش یک شخصیت مستقل است زیرا در همان مرکز علمی پوهنتون و سایر کانونهای علمی تربیه شده و به مبارزه پرداخته صرف تا ایام صنف ۱۲ و بالغ شدنش تحت تربیه و پرورش من بوده است روی این منظور باید گفت که من صرف در امور سوق و اداره اردو بلدیت دارم نی در موضوعات سیاسی و مبارزات. همچنان بربک کارمل حالا در سنین ۴۵-۴۰ ساله گی قرار داشته، دارای زن و چهار فرزند خورد و بزرگ است و برای من من حیث یک جنرال لازم نیست در مسایل سیاسی و شخصییات وی مداخله نمایم و مقاومت مقابل مفکوره و اراده قطعی وی شکست بیهوده میباشد زیرا، او از طریق انتخابات قانونی دولت به پیروزی رسیده است)). پس از ختم اظهاراتم باز هم سردار شاه ولی گفت که:

((شکست خوردن چی معنی دارد زیرا تو من حیث پدر مسئول هستی، برو در محکمه و در مورد عاق کردنش "اصطلاح فاصله گرفتن پدر از پسر به رسوم اسلامی است" اقرار خط شرعی بده و ازینکه تو پسر هستی بعد از اینکار واپس برو و به وظیفه ات مشغول باش!!))
بعد از اندیشه مختصر و ختم اظهار سخنان وی گفتم:

((درین ایامی که دولت قانون اساسی جدید و دموکراسی برای ملت قایل گردیده و ملت هم سراپا از مزایای فوق العاده و انسانی آن استفاده مینماید من بدون کدام جرم و اشتباه سیاسی و حقوقی پسر را به این شکل به بدبختی مواجه سازم، قانون مدنی، جوانان منور، صاحبان اندیشه و اهل خبره و بینای این زمان نظر به من چه قضاوتی خواهند داشت و عکس العمل آنان چه خواهد بود؟

از جانبی هم اگر تا حال من بدین رتبه های عالی (تورنجنرالی) رسیده ام همه ناشی از صداقت، ایمانداری، وظیفه شناسی و نظم و دسپلین عالی عسکری ام بوده و بس، ولی شریعت غرای محمدی (ص) و قانون مدنی کشور و جهان این مطلب را که شما ذکر کردید حکم نمی نماید، پس:

مهربانی کرده، میتوانید سر از همین لحظه مرا حبس کنید رتبه و نشان جنرالی مرا هم استرداد نمایید. زیرا من بدون کدام سند و حجت معتبر شرعی به اقدامی توصل نمی ورزم و بدین صورت خود را

بدنام، خجل و نفرین ملت و مردم جهان نخواهم ساخت و همچنان اگر اعلیحضرت امر نمایند هر وظیفه دیگر را به استثنای این امر خلاف نزاکت اجتماعی بدون چون و چرا اجراء مینمایم)).

آخراً امر این مشاجره به سکوت منتج گردید و مارشال شاه ولی نیز بدون آنکه لب تر نماید با عصبانیت خیلی شدید اتاق را ترک کرد. درین ضمن پسرش سردار ولی نیز او را همراهی کرد و چند لحظه بعد سردار ولی دوباره به اتاق نزد من که هنوز هم در بین اتاق ایستاده بودم برگشت. البته سردار ولی به خنده داخل اتاق شد و چند لحظه بعد که تمام ظروف چای و شیرینی را برداشتند و صرف بشقاب ناچیز کلچه باقیمانده بود در همان لحظه اتفاقاً دگرجنرال علی شاه خان از خویشاوندان شان داخل شده، و این بهانه یی بود برای خداحافظی بین من و سردار ولی. که منم بلافاصله با سردار ولی و مهمانش خداحافظی نمودم و درین ضمن سردار ولی برای مشایعتم تا دروازه خروجی کوتی باغچه مرا همراهی نیز کرد.

هنگامیکه آن ساحه پُر از آشوب را ترک گفتم در حال شکر خدا را بجا آورده زودتر به منزل برگشت.

* * *

خاطره دیگر:

بعد از آنکه کابینه داکتر یوسف منحل و به عوضش میوندوال به حیث صدراعظم مقرر شد، داکتر ستار شالیزی را به حیث وزیر داخله و معاون صدارت مؤظف ساخت و در حالیکه اوضاع آن زمان هم بحرانی بود، مراسم رای اعتماد وکلای شورا برای صدراعظم شروع گردید، که در این ضمن ببرک کارمل هم مستند با انتقادات و اعتراضات آتشین خود به میوندوال رای اعتماد نداده و این مساله زیادتیر خشم میوندوال و شالیزی را برانگیخت. و به همین علت جهت قصور خود ساخته شان دشمنی خود را با من آغاز نمودند چنانچه در هر محفل مقامات عالیتر دولتی نارضایتی خود را ابراز میداشتند، و هنگامیکه یکی از روزها بنا بر اجرای پاره یی از امور ولایت پکتیا به کابل نزد شاه آمدم، ظاهرشاه برایم گفت:

((شما به همراهی میوندوال سابقه و شناختی دارید؟ آیا بین تان کدام کشیده گی رُخ نداده است؟ زیرا به مجردیکه او به حیث صدراعظم انتخاب شد اولاً از شما شکایت نمود در حالیکه من به شما خیلی اعتماد داشته و از روزی که شما آنجا هستید از بابت امور پکتیا بکلی خاطر من راحت است، نمیدانم علت چه است؟)) به جوابش گفتم:

((من کدام سابقه و شناختی با وی ندارم حتی هیچ وظیفه مشترکی میان من و او وجود نداشته و از جانبی هم تمام حیات میوندوال در آمریکا گذشته و برعکس تمام حیات من در دفاع از میهن در افغانستان بوده ام، ازینکه من پدر ببرک کارمل هستم و کارمل او را در پارلمان نسبت سابقه تاریک و ناهنجارش انتقاد کرده، لذا یگانه علتش همین است و بس)).

* * *

در این ارتباط یکی از خاطرات ببرک کارمل بعد از انتخاباتش را بیاد میآوریم که در خور اهمیت بوده و اینک متذکر می شوم:

هنگامیکه ببرک کارمل در انتخابات دوره ۱۲ شورای ملی موفق گردید، چند روز بعد آن در جلسات منظم شورا اولین انتقادش بالای تشکیلات ولایت پکتیا بود زیرا گفت که:

"در پکتیا حکومت عسکری جریان دارد، پدرم در پکتیا به حیث والی و قوماندان قول اردوی آنجاست". حقیقتاً هنگامیکه به خاطر هدایت و اوامر درباره ولایت پکتیا نزد شاه به کابل مراجعه کردم برایم گفت که:

((ببرک بالای خودت نیز در مجلس شورای ملی انتقاد و اعتراض شدید نموده است. چون در ابتداء برایتان وعده کرده بودم که نسبت صداقت و اهلیت شما هیچوقت از پکتیا تبدیل نخواهید شد اما چه کنم

که اوضاع شکل دیگری را احتواء نموده، ببرک کارمل بالای دولت و دستگاه حاکم آن انتقاد نموده و همه یی مارا ازین وضع ناامید ساخته ازینکه او زیادتیر در امور پکتیا و حکام آنجا انتقاد دارد نمیدانم مقصدش چیست؟ اگر وزارت میخواهد امر میدهم تا به وزارت گماشته شود، و به مجرد کسب اطمینان دولت فوراً اورا به حیث صدراعظم تعیین مینمایم زیرا اگر اولاد توسست، اولاد من نیز است و ازین چه بهتر که شخصی برای وطن بهتر کار کند و ما از تمام امور کشور مطمئن و راحت باشیم.))

* * *

در خور تحریر و ستایش میدانم تا مطلب زیر را که بعداً خبر شدم نیز برایتان بازگو نمایم: ببرک کارمل در هنگام مبارزات پارلمانی و قبل از آن که از نگاه توان اقتصادی بعضی اوقات به کمک نیاز داشت و از اینکه من مصروف امور در ولایات کشور بودم و از جانی هم عواید و درآمد وظیفه وی، یعنی معاشم به بسیار مشکل کفایت خود و فامیل را میکرد و ببرک کارمل هم بعد از ازدواج و مبارزات رسمی خود از فامیل پدری زنده گی جدا و مستقل داشت.

بی بی زهرا (مشهور به بی بی حاجی) مادر ببرک کارمل که یک عمر زحمات، مشقات و تکالیف ببرک کارمل و سایر پسرانم را با قبول همه یی مشکلات اقتصادی، محیطی و فامیلی بر دوش داشت باز هم برای ببرک کارمل از هیچگونه کمک و جان نثاری دریغ نفرمود، چنانچه در غیاب و یا در حضورداشتم جهت بازدید و ملاقات های حزبی وی با بعضی اشخاص و کادرهای حزبی که ببرک کارمل به آنها هدایت میداد، در منزل زمینه سازی میکرد و در هنگام انتخابات و مبارزه پارلمانی ببرک کارمل نیز در قسمت پول، ملاقات سران و اشخاص صاحب رسوخ و منورین و دعوت آنها و تهیه غذای صبح، چاشت و عصر آنها از هیچگونه مساعی تا اندازه قدرت و تلاش دریغ نه ورزیده است چنانچه بار اول بعد از پیروزی کارمل در انتخابات و مراحل بعدی خودش به کرات و تکرار از آن یادآوری و ابراز ممنونیت نوده است.

در ارتباط همکاری و حس همنوایی بقیه اعضای فامیل در مبارزات با ببرک کارمل باید از مبارزه و تلاش برادران و خواهران وی یادآور شویم و تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شخص ببرک کارمل نیز شاهد سهم آنان درین راه بوده و است چنانچه:

هنگامیکه به حیث قوماندان قول اردو و والی ولایت پکتیای وقت اجرای وظیفه مینمودم و در آن زمان هاشم میوندوال سمت صدراعظمی کشور را به دوش داشت، ستار شالیزی به حیث معاون صدارت و وزیر داخله و داکتر طبیبی به حیث وزیر عدلیه ایفای وظیفه مینمود. روزی از روزها هنگامیکه به خاطر تفریق و تعمیم وظایف بین خانونال های ولایات و علاقه داریها و قوماندانان امنیه

مربوط وزارت داخله آن زمان میان وزارت های داخله و عدلیه پرابلم جدی رخ داد و پرابلم موجهه را شخص صدراعظم، وزیر داخله، وزیر عدلیه و مربوطین شان نیز حل نتوانستند، آنگاه جهت حل این پرابلم حاد (۲۸) والی او ولایات مختلفه (که خودم محمد حسین هاشمی نیز در آن جمله بودم) به کابل در صدارت عظمی دعوت گردیدند که روز بعد جلسه عظیمی بدین مناسبت در صدارت اعظمی وقت دایر شد.

با وجود این تکلیف بزرگ که ناشی از کبر و غرور زیاد و عدم آگاهی آنها در امور، هیچ کدام پلان و اجندایی جهت تنظیم امور جلسه در آن روز وجود نداشت بناً مسایل به صورت مجهول در مجلس مطرح گردید در حالیکه هر ۲۸ والی هیچ اطلاعی به صورت شفاهی، تلیفونی تحریری از آن جریانات نداشتند.

اصل مطلب اینست که:

در روزهای جلسات اکثراً نسبت به رتبه عسکری و سابقه داری و احترام دوستان نظر به من در اتاق مجلس از همه پیشتر و جلوتر وارد میشدم و متعاقباً سایر والی ها، وزیر داخله و وزیر عدلیه تشریف میآوردند مهمتر از همه اینکه در روز افتتاح جلسه متذکره هنگامیکه همه به داخل اتاق میوندوال صدراعظم داخل شدیم، میوندوال خود را به تلیفون مصروف ساخته بود. من و سایرین ندانستیم که وی با کی و در کجا صحبت مینماید بناً چند لحظه یی در دهلیز معطل شدیم و چند لحظه بعد واضح شد که میوندوال با صدای جدی و آمرانه در تلیفون به جانب مقابل میگفت: "محمود بریالی پسر دوم والی پکتیا (محمد حسین هاشمی) و پسر رسول خان رئیس ضبط احوالات را فوراً حبس نمایید و همچنان از آنها تحقیق جدی به عمل آورده و به هیچکس اجازه ملاقات را با آنها ندهید، این امر اکید است و بس."

بعد از آنکه تلیفون میوندوال ختم گردید برای من و سایر اشخاصیکه در دهلیز ایستاده بودیم قناعت حاصل گردید که او قصداً خود را مصروف تلیفون ساخت. بهر حال، در آن لحظه اولین شخصیکه با میوندوال مقابل گردید من بودم، لذا او با ترش رویی و حال گرفته با من دست داده و متعاقباً با دیگر احوالپرسی نمود که بعد از چند لحظه نشستن ما در آنجا جهت ادامه مجلس میوندوال پرزه خط کوچکی را نوشته و برایم داد و در آن تحریر یافته بود که:

((والاشان جلالتمآب شما یک مراتبه نزد شاه تشریف ببرید))

من به شدت و جدیت تمام گفتم:

"بدون آن نیز من نزد شاه میرفتم"

از این گفته من رنگ و وضعیتش زرد و خراب شد و دیگر چیزی نگفت.

هکذا جلسه ذهنی گرانه و درهم و برهمی که سه روز دوام کرد و درین مدت تمام مهمانان در هوتل خیبر مهمان نوازی میشدند به استثنای من که از جمله افسران اردو بودم متباقی ۲۷ والی که تماماً دارای تحصیلات عالی دوکتورا و ماستری از داخل و خارج مملکت بودند هیچ یک نظر به معقولی جهت حل و فصل جلسه پر جنجال مذکور ارایه نتوانستند اما حقیقتاً از روی وجدان تذکر باید داد که: یگانه کسیکه بعد از آن همه جار و جنجال برخاسته و روی مشکلات موجوده آن جلسه روشنی انداخته و راههای حل آنرا پیشنهاد معقول نمود، دوکتور خلیل احمد (ابوی) بود و به تاسی از پیشنهادات او بود که تمام اهل مجلس مخصوصاً صدراعظم، وزیر داخله و وزیر عدلیه تصمیم گرفتند تا تحت ریاست اینجانب محمد حسین که در آن وقت تورنجنرال بودم و معاونیت دوکتور خلیل احمد (ابوی) و اشتراک اعضای دیگر چون محمود حبیبی و دکتور میر نجم الدین انصاری و چند نفر دیگر در هوتل خیبر جلسه تشکیل و راه حل حقیقی این منازعه را دریابند و قانونی جهت تفریق وظایف و رفع مشکلات آینده تصویب بدارند.

خلاصه در جلسه بعدی که نقش برجسته را دوکتور خلیل احمد ابوی والی آن وقت داشت وظایف خارنوالی ها را منطقی مطرح نموده و گفت که وظایف خارنوالی در تمام جهان بر سه کتگوری کشف، تعقیب و تحقیق می باشد که در نهایت بعد از سه روز به همه یی آن مشکلات خاتمه بخشیده و تعلیمات اساس نیز ترتیب و جهت امضای شخص میوندوال تقدیم شد که میوندوال ناشی ازین موفقیت خود و آنها دعوتی را برایشان ترتیب داد. و شخصیت فوق العاده (ابوی) تاثیر بزرگ خود را در میان شاملین جلسه بجا گذاشت و در نتیجه به جلسات پایان داده شد.

فردای آن که نزد ظاهرشاه رفتم، شخص ظاهرشاه نیز در ابتداء عین حادثه تلیفون شخص میوندوال را برایم تکرار کرد و من قصداً خود را به موضوعات ولایت پکتیا مصروف ساختم اما ندانستم که چرا پسر دوم من نیز زندانی شد ولی حدس میزنم که ناشی از مبارزاتش در جهت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مخالفت آنها علیه حزب منفور مساوات مربوط میوندوال بود که محمود بریالی در حین اقتدار صدارت هاشم میوندوال مدت سه روز زندانی شد.

همچنان روزی که در ریاست مالی و بودجه وزارت دفاع منحیث رئیس ایفای وظیفه مینمودم و همزمان با آن ببرک کارمل در یکی از اجلاس پارلمان جهت احقاق حقوق موکلین خود با بانگ رسا از مظالم دولت و زد و بند های ناسالم آنان پرده برداشته و یکایک عناصر دولت پرست و شکم پرست را انتقاد و افشاء میساخت.

خوشدل خان تورنجنرال آمر مسلخ وقت که خود را از خوگیانی و منسوب به خاندان محمد زایی میدانست برایم بصورت باصقین تلیفون کرده و گفت:

((این بچه تو چه میکنه، چه مقصد داره، تو اضافه تر دیگه چه شوی، چه میخواهه همیشه بر ضد پادشاه و دولت موجوده تعرضات و انتقادات شدید مینماید، قدرت دولت و شاه برایش بازیچه معلوم میشود؟ تو چرا منحیث یک پدر مسئول و جنرال به وی چیزی نمی گویی! نزد ما مسئول هستی و مارشال صاحب هم از شما شکایت زیاد میکند و تورا نیز این طور بی درد و صدمه نمی گذارد)).

خلاصه گذاشتم تا صحبتش آخر شد و بعد از آن چون همان خوشدل جگرن برایم در دوره تعلیمگاه پیاده، هنگامیکه خودم منحیث معاون تعلیمگاه ایفای وظیفه مینمودم، وی منحیث طلبه تحت تدریس و امر من قرار داشت و او را بصورت واضح و روشن می شناختم میدانستم که به جاسوسی های ناحق عادت داشته و سایر افسران و جنرالان (حتی خان محمد خان وزیر دفاع و لوی درستیز فاروق خان) را شدیداً از خود می ترساند، لذا در تلیفون به صورت شدید و جدی برایش گفتم، تو هیچ حق نداری که برایم تلیفون کنی! لذا تمام سخن هایت را رد می کنم.

در اخیر برایش گفتم:

اگر نزدیک می بودی برایت نشان میدادم که تو کیستی و من کیستم زیرا این موضوعات وظیفه تو نبوده، تو یک انسان فرومایه و نامطلوب هستی، شاه ولی خان اگر قدرت دارد پسر کلان و دیوانه مشرب خود (داماد شاه محمود خان) را اداره و براءه راست دعوت کند خلاصه این موضوعات کار دولت است زیرا وکیل پارلمان مطابق قانون موضوعه دولتی حق هر گونه انتقاد را دارد.

خلاصه بهمان شکل با قهر زیاد و به قسم اعتراض تلیفون را بشدت بجایش گذاشتم.

* * *

بالاخره صحبتی داریم در مورد دوکتورس اناهیتا راتبازاد مؤسس سازمان دموکراتیک زنان، مادر غمخوار حزب دموکراتیک خلق افغانستان در آخرین تحلیل منحیث همسنگر، ناجی و مدافع سرسخت حیات پسر بزرگ کارمل در دوران مبارزات پارلمانی اش؛

دوکتورس اناهیتا (راتب زاد) که از خاندان مشهور و شریف طرزی افغانستان بوده، پدرش احمد راتب قهرمان است، وی هنگامیکه اناهیتا خوردهسال بود در اثر فداکاری و قهرمانی اش از طرف حکام مرتجع وقت به شهادت رسید و بدانحال اناهیتا از خوردهسالی با رنج و مشقت مادی و معنوی روزگار بزرگ شده، بعد از شهادت پدر به واسطه فداکاری مادرش و جوانمردی مامایش خلیفه محمد رسول بوت دوز بود که اناهیتا راتبازاد از هنگام تولدش در ده بالای گلدره ولسوالی شکرده و شهر کابل تا هنگام صنف ۱۲ به دقت فراوان و مواظبت نیکو پرورش یافته، تحصیل نمود

و بزرگ شد. زیرا نسبت مخالفت شدید حکومت وقت با خاندان طرزی و مخصوصاً پدر شهیدش (احمد راتب) دولت آرزو نداشت تا این خاندان رشد اجتماعی، کسب مفکوره متری و دانش بهتر نمایند. با آنهم هنگامیکه اناهیته راتبزاد خوردسال بود و ببرک کارمل نیز خورد سن تر از وی بود، در آموختن دروس و مذاکرات علمی با هم سهم می گرفتند و بعد ها که او شوهر نمود با ببرک کارمل منحیث برادر مهربان در فراء گیری دانش نوین سهم داشت.

بدین منظور آهسته، آهسته اناهیته متحداً با همکاری ببرک کارمل منحیث یک برادر و خواهر شرافتمند مشکلات و اجبار روزگار را پشت سر گذاشته در پهلوی اکمال تحصیلات بکلوریا انستیتوت نرسنگ و پوهنخی طب کابل را نیز به پایان رسانید. با اندیشه متری و نوینی سوسیالیزم علمی نیز مجهز گردیده و منحیث یک شیرزن قهرمان و انقلابی میهن در جامعه افغانی قدم گذاشت.

بعد از آن، ازینکه ببرک کارمل قبلاً نیز به اساسات اصولی تیوری انقلابی- مارکسیزم- لنینیزم- آشنایی حاصل کرده بود، و در آن لحظات حساس تاریخ کشور پخته گی کامل سیاسی خود را نیز حاصل و علاوه بر اناهیته یاران و فداکاران دیگری را که بتوانند با وی مبارزه ضدارتجاعی و سرمایه داری را در کشور به پیش ببرند، با خود داشت لذا:

در ۱۱ جدی سال ۱۳۴۳ ببرک کارمل و سایر رفقای واقعاً انقلابی اش ضمن کنگره مخفی حزب طراز نوین پرولتری و زحمتکشان افغانستان (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) را بنیاد گذاشتند و اساسات نوین و رهایی بخش آنرا تصویب نمودند. بعد از آن توسط ارگان های نشراتی خلق و پرچم مربوط حزب، نوید این بنیاد گذاری را به مردم افغانستان داده و همان بود که خط فاصل سرخ میان نیروهای ارتجاعی و نیروهای انقلابی و اصیل کشور کشیده شده و بتاسی از تاکتیک های مختلف مبارزه و عمق و توسعه بخشیدن اهداف حزب و راه یابی آن در میان توده های مردم دست به مبارزه جدی زدند و یکی ازین تاکتیک ها مبارزه پارلمانی بود که برای اولین مرتبه در کشور ما توسط گردان صدیق ح.د.خ.ا. به منصه عمل گذارده شد.

به این قسم بعد از آن ببرک کارمل دیگر در مبارزات پارلمانی تنها نبود زیرا اناهیته راتبزاد نیز در شورا متحداً با وی در دفاع از آرمان های حزب دموکراتیک خلق افغانستان به نماینده گی از توده های کشور قرار داشت چنانچه:

بعد از تأسیس حزب در ۲۱ سال قبل با ابتکار ح.د.خ.ا. سازمان دموکراتیک زنان در کشور پایه گذاری گردیده و اناهیته راتبزاد منحیث اولین رهبر این سازمان از همان آوان تا امروز نقش و اصالت رهبری، تنظیم و مدافعه حقوق زنان را در کشور داشته و دارد که ناشی از همین عوامل با سهم فعال و برجسته زنان کشور در رژیم منحصر به فرد ظاهرشاه، اناهیته راتبزاد به حیث وکیل یکی از

نواحی شهر کابل به نماینده گی از موکلین خود در شورای ملی پا گذاشت و در آنزمان بود که فداکاری خود را منحیث خواهر و ناجی ببرک کارمل آشکار ساخت.

اکنون ببینیم که اناهیته راتبزاد در پهلوی خدمات ارزنده اجتماعی، سیاسی و تربیه اولادش (مانند زرغونه بریالی فعلاً معاون سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و دو پسرش) چه فداکاریهای دیگر را بخاطر نجات مردم و نجات داعی صلح و سوسیالیزم و منطقه نو به پا خاسته آن در کشور، مخصوصاً در پارلمان وقت انجام داده است.

روزی در یکی از مجالس پارلمانی شورای ملی وقت، ضمن بررسی سایر وکلاء ببرک کارمل نیز اوضاع اجتماعی و اجراءات نادرست و طرز اداره منحنط و فرتوت رژیم شاه را با بانگ رسا مورد انتقاد شدید قرار دا که ناشی از آن حقایق تلخ ۳۰ - ۴۰ نفر از وکلای طرفدار شاه، که همه ماهیت ارتجاعی، خاین به وطن و افکار ضد ترقی و پلان های خایانه ضد مردمی داشتند بصورت ناجوانمردانه و باصقین بالای ببرک کارمل حمله نمودند و او را مورد لت و کوب خویش قرار داده پلان داشتند تا او را با لت و کوب از بین ببرند مگر در حین لت و کوب اناهیته راتبزاد این شیرزن قهرمان همچو حماسه آفرینی های ژاندارک فرانسوی، مانند سپر آهنین و فولادین خود را بالای ببرک کارمل انداخته و زیر ضربات مرگ بار قرار گرفت و بدان شکل با قبول همه شکنجه ها، ببرک کارمل را از خطر حتمی مرگ نجات بخشید. طوریکه چند لحظه بعد ازین حادثه، ببرک کارمل و اناهیته راتبزاد به سرعت توسط گروهی از سرسپردگان حزب به شفاخانه ابن سینا انتقال یافتند و در آنجا توسط مطمئن ترین رفقای حزبی شفاخانه مذکور تحت معالجه و مداوی قرار گرفتند.

بعد از صحت یابی کامل توسط ببرک کارمل و اناهیته راتبزاد (فراکسیون پارلمانی حزب) چهره کثیف و ناجوانمردانه همان عناصر فروخته شده، شاه پرست و آدمکش از تربیون شورای وقت به مردم و میهن پرستان صدیق کشور واضحاً افشاء گردید. و در پایان این فصل قابل تذکر است که:

بالاخره به اثر کار، مبارزه و تلاش های مثمر ببرک کارمل و رفقای دیگری در وجود حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود که آنها بعد از یک عالم تأثر نا امیدیه، جبر و زندان، شکنجه و تبعیدهها، موفق شدند تا در رستاخیز قیام ششم جدی ۱۳۵۸ حاکمیت واقعی زحمتکشان را به دست اداره گیرند و بعد از قرون متمادی حاکمیت واقعی زحمتکشان را در افغانستان بلاکشیده، مستقر سازند.

* * *

تایپ کامپیوتری از ع. ق. فضلی